

یادداشت‌های
سید محمد طباطبائی
از
انقلاب مشروطیت ایران

به کوشش

حسن طباطبائی



نشر آبی

۱۳۸۴

طباطبایی، محمدبن صادق، ۱۳۳۹-۱۲۵۷ ق
یادداشت‌های سیدمحمد طباطبایی از انقلاب مشروطیت ایران /
به کوشش حسن طباطبایی. - تهران: نشر آبی، ۱۳۸۱
۱۱۹ ص: جدول نمونه

ISBN 964-5709-41-5

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
۱. طباطبایی، محمدبن صادق، ۱۳۳۹-۱۲۵۷ ق. -
یادداشتها. ۲. ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه - ۱۳۲۴-۱۳۲۷ ق.
- اسناد و مدارک. الف. طباطبایی، محمد حسن، ۱۳۲۴-ب
عنوان

۹۵۵/۰۷۵۰۹۲

DSR۱۴۵۳/ ۶۲۳



نشر آبی

یادداشت‌های سیدمحمد طباطبایی

از انقلاب مشروطیت ایران

به کوشش حسن طباطبایی

نشر آبی

تهران، خیابان کریمخان‌زند، شماره ۱۰۹، تلفن ۸۸۴۳۵۲۵

● چاپ اول ۱۳۸۲ ● چاپ دوم بهار ۱۳۸۴

● تیراژ ۱۱۰۰ ● لیتوگرافی: نگارگران ● چاپ: حیدری

ISBN 964-5709-41-5

شابک ۹۶۴-۵۷۰۹-۴۱-۵

۱	یادداشت ناشر.....
۵	شرح حال
۹	در احوالات آیه‌اله سید محمد طباطبائی
۱۷	مقام و خدمات علمی و فرهنگی
۲۱	نامه طباطبائی به مظفرالدین شاه
۲۵	نامه طباطبائی به عین الدوله
۲۸	چگونگی تنظیم نظامنامه مجلس (دستخط قوام‌السلطنه به طباطبائی)
۳۱	نخستین جلسه مجلس شورای ملی.....
۳۲	به توپ بستن مجلس و تبعید به باغشاه.....
۳۶	پیام طباطبائی از باغشاه.....
۳۸	سوادنامه طباطبائی به پادشاه ژاپن
۳۹	نامه ناصرالملک (صدر اعظم محمد علی شاه) به طباطبائی.....
۴۹	آرامگاه طباطبائی
۵۲	دست نوشته های طباطبائی
۸۹	تصاویر.....

به یاد پدره سید فخرالدین طباطبائی

یادداشت ناشر

سی و سه سال پیش (۱۳۴۹ شمسی)، هنگامی که آخرین سال از دوره چهارساله لیسانس رشته تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی را در دانشگاه ملی آن روز و شهید بهشتی امروز می‌گذراندم، از آغاز سال افکارم بیشتر متوجه گزینش عنوانی مناسب برای پایان نامه تحصیلی‌ام بود.

در آن روزگار، مرحوم دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی ریاست دانشکده را بعهدده داشت و روانشاد استاد دکتر محمد اسماعیل رضوانی مبحث تاریخ قاجاریه را تدریس می‌کرد.

در مشورت با استاد، به دلایلی، از جمله تبار خانوادگی و رشته تحصیلی، نقش سید محمد طباطبائی در انقلاب مشروطیت را برگزیدم. کار را با پرس و جو از بزرگان خانواده و در جستجوی مدارک و اسناد منتشر نشده‌ای از مرحوم طباطبائی پی‌گیر شدم. پس از مدتی، پدرم مرا از وجود دست نوشته‌هایی از آن بزرگوار که نزد یکی از عموزاده‌ها و فرزند مرحوم سید محمد صادق طباطبائی نگاهداری می‌شد

آگاه ساخت. در مراجعه به ایشان (مرحوم مهندس سید مصطفی طباطبائی) دفترچه حاوی دست نوشته‌ها در اختیارم قرار گرفت، با شوق بسیار آنها را مطالعه کردم و همراه با اسناد دیگری که گردآوری شده بود، نظم و ترتیب بخشیدم که در نهایت با درجه ممتاز مورد پذیرش استاد دکتر رضوانی قرار گرفت.

اکنون، پس از گذشت بیش از سه دهه از آن ایام، به جهت حرفه و اشتغال امروزی‌ام و همچنین تقارن یکصدمین سالگرد انقلاب مشروطیت ایران، فرصتی دست داد که آن یادداشت‌ها را برای ملاحظه و مطالعه علاقه‌مندان و خوانندگان پی‌جو و پی‌گیر حوادث و رخداد‌های انقلاب مشروطیت منتشر نمایم.

«واقعیت این است که به جز طباطبائی، به سبب سفرهایش به روسیه و کشورهای عربی و ترکیه و ملاقات با رهبران و سیاستمداران گوناگون، هیچ روحانی دیگری معنای واقعی مشروطیت را نمی‌دانسته او تنها مجتهد برجسته شیعه زمان خودش بود که سخنانش مفاهیم ملت به معنای نو آن را در برداشت^(۱)». «و همین که طباطبائی، با سواد و معلومات بودن را برای یک رژیم لازم می‌داند، خود نشان دهنده آن است که او به خوبی با معنای مشروطه آشنا بوده است.^(۲)»

طباطبائی در جریان مبارزه علیه عین‌الدوله و اوچگیری نهضت، از شاه و صدر اعظم ایجاد «عدالتخانه» و «مجلس» یا «انجمن» را که به داد

۱- مقدمه تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - چاپ امیرکبیر

۲- تشییع در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق - عبدالهادی حائری - ص ۱۰۵.

عامه برسد، طلب می کرد.

طباطبائی در نامه‌ای خطاب به مظفرالدین شاه می نویسد :

«تمام مفاسد را مجلس عدالت، یعنی انجمن مرکب از تمام اصناف مردم که در آن انجمن به داد مردم برسند، شاه و گدا در آن مساوی باشند از میان خواهد برد.»^(۱)

او آشکارا اعلام می کرد که وی مجلس عدالتی می خواهد که مردم را از ستم حکام محلی برهاند و قانون اسلام را اجرا کند.

در پایان، ناگفته پیداست که هدف از انتشار این مختصر، بازخوانی تاریخ مشروطیت نیست بلکه افزون بر انتشار دست نوشته‌های طباطبائی که برای نخستین بار به صورت کامل انتشار عمومی می یابد، یادی است از سید بزرگواری که نامش با مشروطیت ایران پیوندی همیشگی و ناگسستنی دارد.

روانش شاد که به حق زعیم انقلاب مشروطیت و از چهره های استوار و ماندگار در تاریخ ایران زمین است.

نامش جاودان و راهش پر رهرو باد.

حسن طباطبائی

۱- تاریخ بیداری ایرانیان - ناظم الاسلام کرمانی - ص ۲۲۹.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبهد
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

شرح حال

سید محمد طباطبائی در ۱۲۵۷ هـ ق در کربلا به دنیا آمد. تا یکسالگی در آنجا نگاهداری شد و سپس نزد جدش (سید مهدی) به همدان انتقال یافت.

طباطبائی فقه و اصول را نزد پدرش سید صادق، از بزرگان و مجتهدان نامور عصر ناصری و حکمت را نزد میرزا ابوالحسن جلوه فیلسوف بزرگ آن عصر فرا گرفت و به توصیه پدر، چندی هم در محضر شیخ هادی نجم آبادی به فراگیری آزادگی و حریت و کسب تعالیم اخلاقی پرداخت و دوازده سال را نیز در خدمت میرزای شیرازی، مرجع عالیقدر شیعیان در عتبات گذراند و جزء یاران و مشاوران صدیق و مورد وثوق او قرار گرفت.

مقارن این ایام، واقعه رژی پیش آمد و ناصرالدین شاه که از محبوبیت و نفوذ فوق العاده میرزای آشتیانی سخت به وحشت و هراس افتاده بود، خواست برای تضعیف او روحانی دیگری را در مقابلش قرار دهد، از این رو از میرزای شیرازی درخواست کرد، یکی از روحانیون

مورد اعتمادش را به تهران گسیل دارد و او نیز سید محمد طباطبائی را انتخاب کرد.

طباطبائی در جمادی الاولی ۱۳۱۱ هـ ق وارد طهران شد و مورد استقبال مردم قرار گرفت. ولی ناصرالدین شاه با این عمل به آرزوی خود نرسید و دریافت که او نه تنها واسطهٔ حصول مقاصدش نیست، بلکه مانعی در راه خواسته‌های نامشروع درباریان است.

او که از مجتهدان بزرگ روزگار خود بشمار می‌رفت با همراهی سید عبدالله بهبهانی، زعامت انقلاب مشروطیت را به عهده گرفت.

طباطبائی در میان مردم به غایت محترم می‌زیست، دولتیان سخت از او حساب می‌بردند و مردم کوچه و بازار شدیداً به وی دلبسته بودند.

طباطبائی با وجود نفوذ و موقعیتی که تنها در سایه صحت عمل و صداقت نصیبتش شده بود، لحظه‌ای از فکر مردم و ایجاد عدالتخانه که خواستهٔ اساسی او بود خارج نشد. و بخاطر همین راه و روش صاحب محبوبیت فراوان شده بود، تا جائی که عده‌ای از رجال در صدد بر آمدن با دادن رشوه، او را از همگامی با مردم بازدارند. ولی وی مردی صادق و استوار بود و آنچنان پاک و صادقانه می‌اندیشید که حتی در ابتدا تصور کج‌روی بعضی از همفکران خویش را نیز نمی‌کرد.

طباطبائی در راه حصول مشروطیت ایران صدمات بی‌شماری بخود هموار داشت، گاه در حضرت عبدالعظیم متحصن می‌شد، زمانی به قم مهاجرت می‌کرد تا جائی که پس از به توپ بستن مجلس به گردنش زنجیر انداختند و بابتی احترامی زیاد در باغشاه محبوسش کردند و

عاقبت پس از مدتی که در حوالی شمیران و ونک متواری بود بدستور محمد علیشاه به مشهد تبعید گردید تا در هفتم شعبان ۱۳۲۷ هـ ق وارد تهران شد و بار دیگر هنگامی که جنگ بین الملل اول به وقوع پیوست همراه خانواده‌اش به استانبول مهاجرت کرد و پس از مدتی در اواخر سال ۱۳۳۶ هـ ق به تهران بازگشت. او در هیچیک از این موقعیت‌ها از حق و حقیقت چشم‌پوشید و از راهی که برگزیده بود بازنگشت.

و بالاخره پس از مدتی گوشه‌نشینی و انزوا در سال ۱۳۳۹ هـ ق در تهران و در حالی درگذشت که از نتیجه انقلاب، رضایت خاطر نداشت.

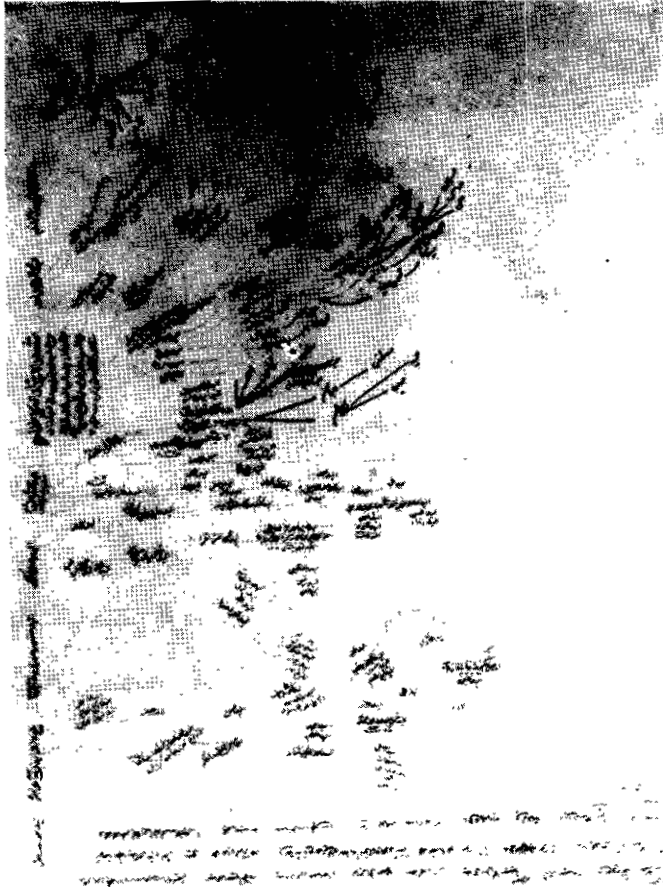
جنازه سید محمد طباطبائی، مجاهدی که بیش از نیم قرن تمام سعی و کوشش خود را مصروف کسب آزادی و رهائی ملت از یوغ استبداد و ظلم کرده بود، بر دوش صدها نفر از طبقات مختلف مردم به حضرت عبدالعظیم حمل گردید و در مقبره پدرش، مرحوم سید صادق که محوطه آنرا میرزا یوسف مستوفی الممالک صدر اعظم، وقف آرامگاهی جهت خاندان طباطبائی کرده بود، به خاک سپرده شد.

تنها بازمانده او، نام نیک و فرزندان بودند که راه پدر را دنبال کردند و کتابخانه با ارزشی که با سختی بسیار فراهم شده بود و بعدها توسط آنها به مجلس شورای ملی اهداء گردید که امروزه در تالاری، در دسترس دانش پژوهان و اهل تحقیق قرار دارد.

دست نوشته‌های طباطبائی که در این مجموعه از نظر خوانندگان

می‌گذرد، نقش والای او، در انقلاب و قدرت و نفوذ کلامش را بیشتر نشان می‌دهد.

در اینجا سلسله نسب و شرح احوال سید محمد طباطبائی به روایت از چند مأخذ معتبر تاریخ مشروطیت ایران نقل میشود.



شجره نسب خاندان طباطبائی

در حالات آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی

اول شخصی از علمای شیعه و فقهای اثنی عشریه که مردم را

به طریق تمدن تحریص و ترغیب نمود.^(۱)

«جناب مستطاب حجة الاسلام آقا میرزا سید محمد طباطبائی، پسر حجة الاسلام جنت مکان آقا سید صادق طباطبائی قدس سره که مدت شصت سال در دارالخلافه طهران بلکه تمام محروسه ایران، رئیس بزرگ ملت بود.

آن مرحوم پسر مرحوم آقا سید مهدی است که این سید جلیل در بلدة همدان رئیس شریعت و مطاع بریت بود و او پسر مرحوم آقا میرزا سید علی کبیر است که معروف آفاق بود. والده آقا میرزا سید علی، خواهر آقا محمد باقر بهبهانی اعلی اله مقامه است که در حوزه اسلام صیت منزلت و مقامش مستغنی از بیان است. والده ماجده مرحوم آقا سید صادق، دختر مرحوم آقا سید محمد مجاهد است که آن عالم اجل و سید دین پرور و غیور در عهد خاقان مرحوم فتحعلیشاه، پیشرو عساگر ایران در

۱- تاریخ بیداری ایرانیان - ناظم الاسلام کرمانی - ص ۶۱

جنگ با روس بوده. مؤلفاتش در فقه و اصول، چون کتاب مفاتیح در اصول و رسایل در فواید فقه و اصول و مناہل در فقه و مصابیح در فقه اکنون متداول است و آقا سید محمد مجاهد پسر مرحوم آقا میرزا سید علی صغیر صاحب ریاض، معروف به شرح کبیراست که خواهرزاده آقای بهبهانی است. والدۀ آقا سید صادق دختر آقا سید مهدی بحرالعلوم است و والدۀ آقا سید محمد مجاهد دختر آقای بهبهانی است و والد ایشان ملا محمد اکمل داماد مرحوم مجلسی اعلیٰ اله مقامه است. پس صاحب چنین نسب جلیل و اصل اصیل را سزد که مؤسس مشروطیت ایران شود و علم عدالت را به دست گیرد (اولئک آبائی محتنی به مثلهم) و این خاندان عظیم‌الاشان زیاده از یک قرن است که افتخار بزرگ ملت ایران بلکه تمام حوزه اسلامند و در حلم و تحمل و زهد و تقوی و قبول عامه و مطاعیت و شرافت نسب و کرامت حسب از طراز اول محسوبند.

بالجمله جناب استاد میرزا سید محمد در نوزدهم ماه ذیحجه الحرام سنه ۱۲۵۷ هجری در کربلای معلّا متولد شده و یکسال در آن شهر مقدس بوده. آنگاه ایشان را به همدان آورده، شش سال در حجر جد بزرگوارش، آقا سید مهدی پرورش یافته از آن پس به طهران آمده خدمت پدرش نائل و مشرف گشته، پس از تحصیل علوم عربیه و ادبیه مشغول تحصیل علوم عالیّه شده، معقول را در خدمت آقا میرزا ابوالحسن جلوه و فقه و اصول را در خدمت والدش و اساتید دیگر تحصیل نموده و از میرزا حاج شیخ هادی نجم آبادی کسب اخلاق فرموده و همواره طالب صحبت بزرگان و جهانگردان دانا بوده و به

مطالعه روزنامه‌جات و اطلاع بر حال اروپائیان مایل، در شوال سال ۱۲۹۹ هجری با اینکه مستطیع نبود و حج بیت اله بر ایشان فرض نبود، به عزم سفر کعبه و زیارت مدینه مشرفه و سیاحت بلاد روسیه و آسیای صغیر و اسلامبول و ملاقات با رجال بزرگ و دانایان سترگ از راه دریای خزر روانه شد و به واسطه موانعی چند، در موسم، به مکه نرسید و روز بعد از اضحی وارد مکه شده و حج را بدل به عمره کرده، به جهت وبا و بدی هوا و عدم استطاعت، تحمل توقف تا موسم حج نکرده به عتبات عالیات سفر کرد. و در سامراء خدمت حضرت حجة الاسلام میرزای شیرازی رسیده عزم رحیلش بدل به اقامت شد و در سال ۱۳۰۰ که خبر ارتحال والد ماجدش را شنید، اهل و اولادش را از طهران به سامراء خواست و در آنجا مشغول تحصیل و تکمیل علوم دینیه شده در فضل و فقاہت و ورع و تقوی به غایت قصوی نایل و از آن حضرت قدسی آیت مجاز و از جمله اصحاب آن حوزه ممتاز گشته. زیاده از ده سال بر حسب میل خاطر سامی حضرت حجة الاسلامی در آن روضه قدس و محفل انس مقیم بود و به خدمت به شریعت مطهره و قضاء حوائج مسلمین و معاضدت با آن پیشوای بزرگ دین قیام داشت بلکه محل شور و مشاورت امور سیاسی آن حضرت بودند. تا سنه ۱۳۰۹ که واقعه رژی واقع شد.

ناصرالدین شاه از ترقی مرحوم میرزای آشتیانی توهم نموده خواست رونق بازار میرزا را بشکند و او را از اهمیتی که حاصل شده بود تخفیف دهد و از مدارج عالیه‌ای که ارتقاء جسته بود فرود آورد. چاره را در آن دید که یکی را در مقابل میرزا ترقی دهد، در طهران کسی را لایق

اینکار ندانست، چه که هر یک از علماء طهران به هر درجه که مقدورشان بود در انتظار مقامی گرفته بود و این کس می بایست از خارج برسد و از اول ورود صاحب مقامی بلند شود و منظری ارجمند حاصل کند. لابد حضور حضرت حجة الاسلامی عرضه داشت که لازم است یکی از آقازاده های طهرانی را که مربای آن حضرت هستند و محل وثوق و اعتماد، گسیل طهران کنند که گذشته از مرجعیت عامه، واسطه بین شاه و حجة الاسلام باشد. به عبارت آخری، شاه را اعتمادی به علماء حالیه حاضر نیست. مجتهد تازه قریب العهدی به تربیت حجة الاسلام را طالب است که اخذ مسائل شرعیه نماید و اداء تکالیف فرضیه فرماید. این بود که مرحوم حجة الاسلام شیرازی، آقای طباطبائی را اختیار فرمود و الحق جامعه ای بود که بر قامت او دوخته شده بود.

بالاخره بنابر اشارت و تقاضای سلطنت و امر و اجازه مرحوم حجة الاسلام، معاودت به ایران نموده در جمادی الاولی سنه ۱۳۱۱ وارد درالخلافة طهران شدند و عموم اهالی از ادانی و اعالی، مقدم شریف ایشان را بسی گرمی داشتند. لیکن ناصرالدین شاه به آرزوی خود نایل نگردید چه که گمان داشت آقای تازه رسیده را از خود خواهد نمود و به واسطه او به مقاصدش خواهد رسید و هم توهینی به میرزای آشتیانی خواهد نمود. ولی قضیه برعکس نتیجه داد. آقای طباطبائی در توقیر و احترامات میرزا مبالغه و نه تنها از معاشرت شاه و درباریان تنفر می فرمود. بلکه آنچه بزرگان دیگر از قبیل سید جمال الدین و میرزا ملکم خان جرأت تصریح نداشتند و با کنایه اشاره می کردند، تصریح و معایب

سلطنت مستبده و مقاصد حکومت خودسرانه جابرانه را آشکار می‌فرمود، درباریان لابد شدند در شهرت دادن اکاذیب باطله و به دروغ عقاید فاسدی نسبت به سید جمال الدین می‌دادند. گاهی او را بابی و گاهی دهری و طبیعی معرفی می‌کردند و به لفظ سید جمال الدین قانونی، سید را می‌شناسانیدند و قانون را مرادف کفر می‌نمایانیدند و تا چهار سال قبل این لفظ قانون، فحش و سبب اتهام بود.

از آن پس که از کار سید فارغ شدند، نه تنها آقای طباطبائی را به دوستی سید جمال الدین متهم می‌داشتند بلکه مردم را از مصاحبت آقا دور و از معاشرتش مهجور می‌نمودند. این شهرت، بر حرص من به خدمت آقا افزود و مکرر می‌خواستم از آقا استدعا کنم و از حالات سید استفسار نمایم، تا روزی یکی از دوستان مرا ملاقات نموده و در مقام پند و اندرز گفت به آشکار خدمت آقای طباطبائی نروید و طریقه احتیاط را از دست ندهید. سبب را پرسیدم، گفت: جنابش را متهم نموده‌اند باینکه جمهوریت را طالبند و قانونیت مملکت را مایل، باین جهت پادشاه را به ایشان رغبتی نیست و درباریان را به ایشان میلی نی، در جواب گفتم:

ای پدر پندکم ده از عشقم که نخواهد شد اهل، این فرزندان
 من ره کوی عاقبت دانم چکنم کاوفتاده‌ام به کمند.

لیکن شرم داشتم که از حالات سید تصریحاً از آقا سؤال کنم یا از این مقوله سخنی میان آرم جز اینکه پاره‌ای از مکاتیب مرحوم سید جمال الدین را که به عنوان حضرتش نگاشته بود دیده و استنساخ می‌نمودم.

باری، آقای طباطبائی از حق چشم‌پوشید و از مسلک خود دست نکشید و از طریقه حق از پای نشست تا به مقصود رسید که شرح زحمات ایشان در طی نگارشات این تاریخ مرقوم می‌شود و پیوسته به خدمت اسلام و بیداری انام مشغول بود و آنی غفلت نفرمود، چنانکه تأسیس مدرسه مبارکه اسلام و انجمن مقدس اسلامی که در رفع شبهات دینی بود از شواهد صدق این ادعا است. در مناعت طبع و علو همت و غیرت و وطنیة دینیه منفرد و طاق و در تواضع نفس و مکارم اخلاق یگانه آفاق‌اند و هیچ وقت جانب اهل دنیا را مراعات نمی‌کرد. هر صدراعظمی که در زمان ایشان بر مسند صدرات نشست با او متارکه می‌فرمود. با اینکه قبل از صدرات او نهایت دوستی را با هم داشتند، تا کنون معاصر پنج پادشاه بوده، محمدشاه، ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه، محمد علی شاه، احمد شاه، با دوازده شخص اول دولت، چه صدر اعظم چه سپهسالار طرف شد.

ایرادی که بر جنابش وارد آوردند یکی عدم حسن سلوک، دیگری عدم همراهی و مدافعت با رؤسا، هنگامی که بنده نگارنده، همین دو ایراد را به حضرتش عرض کرد، در جواب فرمود: مرا با این مردم طمع نیست و نه از کسی مرا خوف و ترسی است، پس دیگر چرا طریق تدلیس را به پیمایم و به راه متملقین سلوک کنم.

صدماتی که در طریق مشروطیت دید در این تاریخ بیداری مشروحاً نگارش یافته - در ماه شوال ۱۳۲۳ به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهنده شد - در سال ۱۳۲۴ به بلده دارالامان قم مهاجرت فرموده تا همت

گماشت و مجلس شورای ملی را منعقد ساخت.

در واقعه یوم التوب بمباردمان، جنابش را با خفت و خواری به باغ شاه بردند و چند دقیقه زنجیر به گردن شریفش انداختند و با سایر علماء اعلام و سادات گرام در حبس محبوسش داشتند تا آنکه در ماه شعبان ۱۳۲۶ بعد از آن که چند ماهی در شمیرانات آواره و متواری بود به طرف ارض اقدس و مشهد مقدس رضوی نفی بلدش نمودند و یکسال در آن مکان مقدس بود تا اینکه شب سه شنبه هفتم ماه شعبان ۱۳۲۷ وارد طهران شدند.

جنابش را چهار پسر و سه دختر است، پسر بزرگ ایشان جناب آقا میرزا ابوالقاسم، فرزند دیگرشان جناب آقا میرزا محمد صادق مدیر روزنامه مجلس، و دو فرزند دیگرشان جناب آقا عبدالمهدی و آقا عبدالهادی که شرح احوالات هر یک در این تاریخ خواهد آمد.»

طباطبائی از دیدگاه مؤلف تاریخ انقلاب مشروطیت ایران^(۱)

«هر گامی که در نگارش تاریخ انقلاب مشروطیت برمی داریم به نام نامی مرحوم طباطبائی برمی خوریم زیرا این روحانی بزرگ یکی از مؤسسين و رهبران مشروطیت ایران بود که تا آخر عمر برای حفظ اساس حکومت ملی جانفشانی و پایداری نمود.

مرحوم طباطبائی که به مقام اجتهاد و اعلمیت نائل گشته بود با

۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران - دکتر مهدی ملک زاده - جلد اول - صص ۱۷۲ و ۱۷۳.

رویه نامطلوب بعضی روحانیون آن دوره که اغلب دین را برای تأمین دنیا می‌خواستند مخالف بود.

همین که نهضت فرهنگ نوین در ایران آغاز شد و روحانیون سالوس بر ضد آن اساس دانش قیام کردند، مرحوم طباطبائی با رشادتی بی نظیر به تأسیس مدرسه اسلام به سبک جدید همت گماشت و با این عمل دهن روحانیون مخالف فرهنگ جدید بسته شد.

طباطبائی از ارکان مهم مشروطیت ایران است. سعی و مجاهدات او به حدی حائز اهمیت است که می‌توان گفت بدون کوشش و حمایت‌های او آزادی خواهان موفق به برقراری مشروطیت نمی‌شدند.

او، از آزاد مردانی که مورد تعقیب و تکفیر روحانیون ریاکار واقع می‌شدند حمایت می‌کرد و چون در مراتب علم و تقوای وی کمترین تردیدی وجود نداشت و همه از بی‌نظری و پاکدامنی او آگاه بودند و با توجه به نفوذ کاملی که در میان مردم داشت راهی را که پیش گرفته بود با کامیابی به پایان رساند و نامش در سرلوحه تاریخ مردان بزرگ و غم‌گساران ملت ایران جای گرفت.»

مقام و خدمات اجتماعی و فرهنگی

طباطبائی، مجتهد مسلم بود ولی چون بسیاری از حجج اسلام خود را در دایره علوم دینی محصور نکرده بود. بقول ناظم الاسلام کرمانی^(۱): «تا کنون عالمی باین خوبی و آگاهی و صحت و انصاف ندیدیم، سیاسی میدانند، خطوط خارجه را میخوانند، بحقوق ملل عارف، بقوانین ممالک و دول واقف، ملت دوست، معارف خواه، وطن شناس، دولتخواه، بمواقف و مقتضیات عصر آگاه، با دانش و دوربین، موشکاف و جوانمرد، با ذوق و اهل درد، برای وطن، شب و روز در چاره جوئی و خیرگوئی، مخصوصاً در اصلاح معارف ایران سری پُر شور داشته و دقیقه ای آرام ندارد، مشوق مدارس و مکاتب، مروج جراید و مکاسب ...» در فرهنگ دوستی طباطبائی همین بس که در آن دوران تحجر که کسی را جرأت تنویر افکار عوام نبود، او مدرسه مبارکه اسلام را به سال ۱۳۱۷ ه ق در تهران تأسیس کرد و بخاطر جلب اطمینان کامل طبقات متعصب، برادرش سیداسداله طباطبائی را که روحانی با تقوی و مطلعی

۱- تاریخ بیداری ایرانیان - ناظم الاسلام کرمانی.

بود بعنوان رئیس مدرسه انتخاب کرد و سرپرستی آنجا را هم به فرزند خود سید محمد صادق طباطبائی و نظامت آنرا نیز به ناظم الاسلام کرمانی واگذار نمود.

تأسیس مدرسه اسلام از جانب طباطبائی، روحانی عالیقدری که به نیکی و تقوا شهرت داشت و حمایت او از فرهنگ نوین، مثنی بود محکم به دهان دشمنان یاوه گوی معارف جدید و باعث ترویج مدارس جدید شد، چه اینکار در آن روزهای نادانی و خرافات، امری بس دشوار به نظر می‌رسید.

ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان در مورد خدمات فرهنگی طباطبائی می‌نویسد: «در سالهای اولیه سلطنت مظفرالدین شاه، مستبدین، بی‌نهایت با مدارس و دروس جدید مخالف بودند و اهل منبر را وادار می‌کردند تا تبلیغات عجیب و غریب علیه علوم جدید بکنند. این موضوع در سال ۱۳۱۷ هجری قمری در حضرت عبدالعظیم و در حضور سید محمد صادق طباطبائی فرزند آیه‌اله طباطبائی مطرح شد که راه علاج چیست که مستبدین و مخالفین اصلاحات نتوانند مردمان را از معارف جدید محروم کنند؟ سید محمد صادق طباطبائی پیشنهاد کرد که از طرف مجتهدین، خاصه شخص سید محمد طباطبائی اقدام به تأسیس مدرسه بشود، و پدر هم که همواره گفتار این فرزند را محترم می‌شمرد فوراً این پیشنهاد را پذیرفت و در سایه حمایت پدر با مساعی سیدمحمدصادق مدرسه اسلام در سال ۱۳۱۷ هـ ق تأسیس شد.»

ریاست مدرسه به عهده سید محمد صادق و مدیریت آن به میرزا

سید خان که از تحصیل کرده‌های جدید محسوب می شد و اگذار گردید، ولی چون بخوبی از عهده اداره امور مدرسه برنیامد، لذا میرزا محمد کرمانی به نظامت مدرسه برگزیده شد.

ناظم الاسلام در اینجا اضافه می کند که :

«در ۱۳۱۲ به خدمت جناب حجة الاسلام آقا میرزا سید محمد طباطبائی مشرف شدم و نفعات قدسی ایشان بنده را جذب و صفات طیبه و اخلاق مرضیه شان دل بنده را به خود جلب نموده و هماره ملازم حضرتش بودم و از معلومات جدیده شان بهره ور گشتم.

مساعی جمیله شان در ترقی نوع بشر بود و قطع شجره خبیثه شرّ، پیوسته مواظب ایشان در تنویر عقول بود و همیشه جهدشان در تعلیم جهول - از اینرو امر به تأسیس مدرسه اسلام فرمود و تشکیل انجمن مخفی که در آن نوباوگان وطن و رجال آتیه را به طرز جدید آموزگاری کنم و در آن خفتگان بادیه و مردان حالیه را بیداری دهم.

شروع به عمل شد - مدرسه اسلام افتتاح یافت و شاگردان آن ترقیات فوق العاده کردند و انجمن مخفی نیز تأسیس شد و نتایج آن آشکار گشت. و این هر دو سرمشق دیگران شد. از آن پس مدارس زیاد دایر و انجمن های بسیار تشکیل یافت و یادداشت ها بر اوراق بی شمار ثبت گردید.»

باید یادآور شد که میرزا محمد کرمانی بعدها به مناسبت نظامت مدرسه اسلام و بنا بر پیشنهاد سید محمد صادق طباطبائی لقب ناظم الاسلام یافت و فرمان این لقب هم از طرف آتابیک صدر اعظم وقت

(میرزا علی اصغر خان) برای او صادر شد.

قسمتی از دفترچه یادداشتهای پراکنده طباطبائی حاوی ترجمه لغات فرانسه است. در ادبیات هم دستی داشت چنانکه در جنگ خطی وی، اشعار شعرای بزرگ آن زمان، گلچین شده که بیشتر آن متعلق به یغمای جندقی است. در شعر هم صاحبنظر بود و بر سبیل تفنن، گاه طبع آزمائی میکرد.

نامه طباطبائی به مظفرالدین شاه^(۱)

«فریاد دل وطن پرستان - بعرض اعلیحضرت اقدس شهریار
خلدالله سلطانه میرساند: چون حضوراً فرمودید هر وقت عرضی دارید
بلاواسطه بخود من اظهار دارید، به این جهت به این عرایض، مصدع
خاطر مبارک میشوم. این ایام، طرق را بر دعاگویان سدّ نموده‌اند.
عرایض دعاگویان را نمی‌گذارند بحضور مبارک مشرف شود.
با این حال اگر مطلبی را بر اعلیحضرت همایون مشتبه کرده باشند
چگونه رفع اشتباه کنیم. محض پیشرفت مقاصدشان دعاگویان را
بدخواه دولت و شخص همایونی قلم داده، خاطر مبارک را مشوش
نموده‌اند تا اگر مفسد اعمالشان را عرض کنیم مقبول نیفتد.
اعلیحضرت! مملکت خراب، رعیت پریشان و گداست. تعدی حکام و
مأمورین بر مال و عرض و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مأمورین اندازه
ندارد. از مال رعیت هر قدر میلشان اقتضا کند میبرند، قوه غضب و
شهویشان به هر چه میل و حکم کند از زدن و کشتن و ناقص کردن

۱- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی ص ۸۵.

اطاعت می‌کنند.

این عمارت و مبلها و وجوهات و املاک در اندک زمان از کجا تحصیل شده؟

تمام مال رعیت بیچاره است. این ثروت همان فقرای بی مکنّت است که اعلیحضرت بر حالشان مطلعید. در اندک زمان از مال رعیت صاحب مکنّت و ثروت شدند.

پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که نداشتند بدهند گرفته به ترکمانها و ارامنه عشق آباد به قیمت گزاف فروختند. ده هزار رعیت قوچانی از ظلم بخاک روس فرار کردند.

هزارها رعیت ایران از ظلم حکام و مأمورین به ممالک خارجه هجرت کرده به حمالی و فعله گی گذران میکنند و در ذلت و خواری می‌میرند.

تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی میکنند و نمی‌گذارند اعلیحضرت مطلع شده در مقام چاره برآید. حالت حالیه این مملکت اگر اصلاح نشود، عنقریب این مملکت جزء ممالک خارجه خواهد شد. البته اعلیحضرت راضی نمی‌شوند در تواریخ نوشته شود: در عهد همایونی ایران بیاد رفت. اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند.

اعلیحضرتا! تمام این مفاسد را مجلس عدالت، یعنی انجمن مرکب از تمام اصناف مردم، که در آن انجمن، به داد عامه مردم برسند، شاه و گدا در آن مساوی باشند (برطرف خواهد کرد)، فواید این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه میدانند. مجلس اگر باشد این ظلمها رفع خواهد شد، خرابیها، آباد خواهد شد، خارجه طمع به مملکت نخواهد برد، عثمانی تعدی به ایران نمیتواند بکند، وضع نان و گوشت که قوت

غالب مردم است و مایه الحیات خلقتند، بسیار مغشوش و بد است. بیشتر مردم از این دو محروم اند. اعلیحضرت همایونی اقدام به اصلاح این دو فرمودند. بعضی خیرخواهان حاضر شدند، افسوس، آنها که روزی مبلغ گزاف از خباز و قصاب میگیرند، نمیگذارند این مقصود حاصل و مردم آسوده شوند.

در زاویه حضرت عبدالعظیم (ع) سی روز با کمال سختی گذرانیدیم، تا دستخط همایونی در تأسیس مجلس مقصود صادر شد، شکر بجا آوردیم و به شکرانه این مرحمت، چراغانی کرده، جشن بزرگی گرفته شد. به انتظار انجام مضمون دستخط مبارک روزگار می‌گذرانیدیم، اثری ظاهر نشد. همه را به طفره گذرانیده، بلکه صریحاً می‌گویند این کار نخواهد شد و تأسیس مجلس، منافی سلطنت است. نمی‌دانند سلطنت صحیح بی زوال با بودن مجلس است. بی مجلس، سلطنت بی معنی و در معرض زوال است.

اعلیحضرتا، سی کرور نفوس را که اولاد پادشاه‌اند اسیر استبداد یک نفر نفرمائید. برای خاطر یک نفر مستبد، چشم از سی کرور فرزندان خود نپوشید.

مطلب زیاد است، فعلاً بیش از این مصدع نمیشوم. مستدعیم این عریضه را بدقت ملاحظه بفرمائید و پیش از انقطاع، راه چاره‌ای فرموده تا مملکت از دست نرفته و یک مشت رعیت بیچاره که بمنزله فرزندان اعلیحضرتند اسیر و ذلیل خارجه نشوند. الامر الا علی مطاع.»

محمد بن صادق الحسینی الطباطبائی

نامه طباطبائی به عین الدوله^(۱)

«کو آنهمه راز و عهد و پیمان - مسلم است از خرابی این مملکت و استیصال این مردم و خطراتی که این صفحه را احاطه نموده است خوب مطلعید و هم بدیهی است و میدانید اصلاح تمام اینها منحصر است به تأسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت و رجال دولت با علماء، عجب در این است که مرض را شناخته و طریق علاج هم معلوم ولی اقدام نمی فرمایید این اصلاحات عمأً قریب، واقع خواهد شد لیکن ما میخواستیم بدست پادشاه و اتابک خودمان باشد نه بدست روس و انگلیس و عثمانی، ما نمیخواستیم در صفحات تاریخ بنویسند: دولت به مظفرالدین شاه منقرض و ایران در عهد آن پادشاه بر باد رفت ... خطر نزدیک و وقت ضیق و حال این مریض مشرف به موت است. احتمال بُرء^(۲) ضعیف. در علاج چنین مریض آیا مسامحه رواست و یا علاج را بتأخیر انداختن سزاوار است؟ بخداوند متعال و به جمیع انبیاء و اولیاء قسم به اندکی مسامحه و تأخیر، ایران می رود. من اگر جسارت کرده و بکنم معذورم زیرا که ایران، وطن

۱- تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صص ۸۱ و ۸۲.

۲- شفا، بهیودی

من است، اعتبارات من در این مملکت است. خدمت من به اسلام در این محل است عزت من تمام بسته به این دولت است. می بینم این مملکت بدست اجانب میافتد و تمام شئونات و اعتبارات من می‌رود، پس تا نفس دارم در نگهداری این مملکت می‌کوشم بلکه هنگام لزوم، جان را در راه این کار خواهم گذاشت... امروز باید اغراض شخصی را کنار گذارده محض خدا، جان نثاری کرد. این کار چرا به اسم فلان و فلان انجام گیرد. وقت تنگ و مطلب مهم است و وقت این خیالات نیست. من حاضریم در این راه از همه چیز بگذرم. شأن و اعتبار را کنار گذارده، انجام این کار را اگر موقوف باشد به این که در دولت منزل حضرت والا کفشداری و دربانی کنم حاضریم (برای ملت و رفع ظلم) حضرت والا را بخدا و رسول ... قسم می‌دهم بریزید آنچه در دامانست، این مملکت و این مردم را اسیر روس و انگلیس و عثمانی نفرمایید. عهد چه شد؟ قرآن چه، عهد ما برای اینکار یعنی تأسیس مجلس بود، والا ما به الاشتراک نداشتیم. مختصراً (اگر) اقدام در این کار فرمودید ما هم حاضر و همراهیم. اقدام فرمودید یکتنه اقدام خواهم کرد.^(۱) یا انجام مقصود یا مردن پروا ندارم زیرا اول از جان

۱- ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان می نویسد: «عین الدوله چون نامه را خواند، کلمه «یکتنه» را در این جمله که میگوید: «یکتنه اقدام خواهم کرد» «یکشنبه» پنداشت، و ترسید که روز یکشنبه شورش پیش آید، و این بود چند فوج سرباز را، که در بیرون شهر لشکرگاه میداشتند، بدرون شهر آورد، و بنگهبانی ارک و قراولخانه ها برگماشت، و بشاه گفت: «ملایان میخواهند روز یکشنبه بشورش برخیزند...» و از آنسوی به میان مردم نیز هیاهو افتاد که روز یکشنبه «جهاد» خواهد شد، و عین الدوله به دو سید و دیگران پیامهایی از بیم و نوید میفرستاد. روز یکشنبه آمد و رفت، و هیچ کاری روی ندارد، ولی مردم پی بردند که دولت از کوشندگان در بیم است، و این بر دلیری آنان افزود.»

گذشتم، بعد اقدام نمودم. چیزی از عمر من باقی نمانده و از چیزی محظوظ نمیشوم. پس حَظَم اقدام باینکار و منتها آمالم انجام این کار و جان دادن در این راه است که مایهٔ آمرزش و افتخار خودم و اخلاقم خواهد بود. با اینکار بلند اسمی برای خود در صفحهٔ روزگار باقی می‌گذارم. این کار اگر صورت نگیرد بر ما لعن خواهند کرد، چنانکه ما به اسلافمان خوب نمی‌گوییم. باز عاجزانه التماس می‌کنم هر چه زودتر این کار را انجام دهید، تأثیر این کار ولو یک روز هم باشد اثر سَم قاتل را دارد. فعلاً دفع شرِّ عثمانی نمی‌شود مگر باین مجلس و اتحاد ملت و دولت و رجال دولت و علماء. نتایج حسنهٔ دیگر محتاج به بیان است. فعلاً بیش از این مصدع نمیشوم و السلام.»

جانبی قلب محمد رسول الله و سید محمد طباطبائی کلمه در آن
 خاطر مبارک استحضار می‌نماید. هرگز در مصلحتی غم نبردیم بطاعت اهل
 ذلت و طاعت مبدع را بصورت مبارک علی حضرت امانت بنیاد بر سر
 برشته سازیم. بهر حال در پیش بر آب نایه ای که در کوشش آن محمد
 مگر در پیش اجاره عتبات نیرود این دفعه هم وقت ذرات بر وقت
 به نیت یکشنبه گشت علی حضرت ام قبری شریعت و صبر و عبادت
 حضرت مبارک و تمام اینها در شاه عتبت بعد در وقت است
 رضایت در او شده را جان آفرین صانع پروردگار محترم بطاعت
 و عزم پروردگار مخلص حضرت زین العابدین را کاتبه سانه ای که در
 در بیان آن بی بدایت و این حضرت شرفی که هیچ مبارک
 فیض حضرت مبارک را نه انتم تربیت را به زینت کفر و حرام
 اولی که با هم و شرف مقام کار را بکفر نماندیم که نسبت
 مخلص بنزد کارخانه یافته است و در مقرر بدین
 جانب در مقرر دایه خان سید محمد محمد از وضع طبع
 در این سید سید که از دست آن شرک در بار او خج و در مقرر

کتابخانه
 سید محمد طباطبائی
 در این کتابخانه
 در این کتابخانه
 در این کتابخانه

جناب مستطاب حجة الاسلام آقای سید محمد طباطبائی سنگلجی دامت برکاته^(۱)

خاطر مبارک را مستحضر می نمایم

امروز دکتر خلیل خان اعلم الدوله با لطایف الحیل توانست نظامنامه مجلس ملی را به صحه مبارک اعلیحضرت همایون شهریاری رسانده و نقشه معاندین و بدخواهان را نقش بر آب نماید. هر گاه کوشش این مرد محترم نبود، دکتر دامش اجازه ملاقات نمی داد و این دفعه هم وقت از دست میرفت و کار به بن بست می کشید. کسالت اعلیحضرت هم به قدری شدید است که اصرار جایز نبود خداوند تبارک و تعالی به ایشان شفا بدهد، شاه رعیت پرور و رئوفی هستند. زحمات ارادتمند را جنابان آقایان صنیع الدوله و محتشم السلطنه و مشیرالملک و اعلم الدوله ملاحظه فرموده اند. زمینه ها را کاملاً مساعد و همراه کرده بودم و جریاناتی هم بوده است که باید حضوراً عرض کنم. چون مجال درک فیض حضور مبارک را نداشتم، مراتب را به این وسیله معروض و خواستم اولین کسی باشم که مژده اختتام کار را به حضرت تعالی داده باشم. گرچه به عقیده مخلص هنوز کار خاتمه نیافته است، ولی قدمی به جلو رفته ایم.

چنانچه دسترسی دارید، جناب آقا سید عبدالله مجتهد را از موضوع مطلع فرمائید و نیز وسیله یکی از دوستان مشترک که ماشاءاله خیلی حرارت دارند به ایشان پیغام میدهم.

در خاتمه مراتب ارادت قلبی خود را تقدیم و از خداوند متعال توفیق خدمت را مسئلت دارم.

احمد قوام

۱- رهبران مشروطیت - ابراهیم صفائی.

نخستین جلسه مجلس شورای ملی

اولین جلسه ای که راجع به کار مشروطه تشکیل شد، در روز ۲۵ رجب ۱۳۲۴ هـ ق در قصر فرح آباد بود. در این مجلس، مظفرالدین شاه طی بیاناتی از خواسته دیرینه خود در اعطای آزادی به مردم سخن راند و خدمات صادقانه طباطبائی را ستود. بذل همین توجه از جانب او، نشان دهنده این واقعیت می باشد که شاه علیرغم سادگی که داشت نیک میدانست که طباطبائی در میان مشروطه خواهان مردی بی غرض و بی نظر است و در این راه نفع خود را نمی جوید و جز ترقی و پیشرفت کشور منظوری ندارد. اعتماد اقلیت و اکثریت و ایمان ایشان به درستکاری و بی نظری طباطبائی تا جایی بود که آرامنه و کالتشان را به سید محمد تفویض کردند.

طباطبائی در یکی از جلسات اولیه مجلس، نطقی که حاکی از ایمان و خلوص واقعی او نسبت به حکومت ملی و نشان دهنده این واقعیت است که تا چد حد با رژیم استبدادی مخالفت می ورزیده، به این شرح ایراد کرد: «ای نمایندگان چهل کروور نفوس محترم ایران، غرض از آمدن من باین

مجلس محترم شورای ملی، برای تذکر خاطر شما و برای شرف خودم میباشد. بدانید و آگاه باشید که شخص مقدس همایونی که خدایش صحت و عزت دارین کرامت فرماید بطیب خاطر و صرافت طبع همایون مقدسش قدرت خود را بدست شما داد، در واقع این مجلس مقدس، مظهر قدرت اقدس شهرباری و چهل کرور نفوس ملت نجیب ایران است. بنابراین فرد فرد شما مکلفید به تکالیفی که خدا و رسول در قرآن مجید معین فرموده است عمل نمائید. هر گاه به تکالیف خود عمل کنید نزد خدا و رسول و پادشاه و چهل کرور نفوس محترم ایران محبوب و بزرگ و با شرف خواهید بود و العیاذ بالله اگر بهوای نفس و اغراض فاسد شخصی رفتار کردیم مسئول و مردود خدا و رسول و شخص همایونی و ملت خواهید بود، بدانید و آگاه باشید، باری بس گران بدوش گرفته اید، خوب تعمق و تفکر نمائید و با وجدان خودتان محاکمه کنید اگر در بین راه واخواهید ماند و این بار امانت ملی را درست بمنزل نخواهید رسانید و بدست خود این گوهر گرانبها را بدزدانی که فعلا باکمال جلادت در کمین میباشند خواهید داد، بهتر اینست که قبل از آنکه بار را بدوش بگیریید فکری نمائید، مسئولیت ۴۰ کرور نفوس است، مسئولیت شرف انسانی است، مسئولیت نزد خدا و رسول است، مسئولیت وجدان است، مسئولیت نزد پدر تاجدار و مهربان است، اکنون همه انظار بسوی شما است تا با این ودیعه ملی چه کنید؟»

به توپ بستن مجلس و تبعید به باغشاه

پس از درگذشت مظفرالدین شاه، محمد علی میرزا، بنای ناسازگاری با مشروطه را گذاشت، با وجودی که مجلس اول مماشات میکرد و مقاومت جدی از خود نشان نمی‌داد، ولی سید محمد طباطبائی که به اتفاق بهبهانی در مقاوم ترین هسته آزادی خواهی جای داشتند نهضت را هدایت می کردند. در ۲۳ آذرماه ۱۲۸۶ به تحریک محمد علی شاه، اوباش به مجلس حمله بردند، در ۱۴ خرداد ۱۲۸۷ محمد علی شاه نیت واقعی خود را که همانا بر انداختن مشروطه بود ظاهر کرد و اعلامیه (راه‌نجات) را صادر نمود و به باغشاه کوچید و آرایش جنگی بخود گرفت. در این جا طباطبائی و بهبهانی برای ایجاد مقاومت به شهرستانها تلگراف می کردند و کمک می خواستند.

مجلس، به توصیه طباطبائی به مقاومت پرداخت، محمد علیشاه در روز ۲ تیرماه ۱۲۸۷ به قوه قهریه متوسل شد و با هدایت لیاخوف و شاپشال به گلوله باران مجلس پرداخت و طباطبائی به اتفاق بهبهانی به ناچار به باغ امین الدوله رفتند و در آنجا اوباش و ارادل لیاخوف، آن دو را

یافتند و پس از اهانت و آزار بسیار تا آنجا پیش رفتند که محاسن ایشان را کنده و با هتاک‌های آنها را به باغشاه بردند. هنگامی که مردم از این حادثه آگاهی یافتند فریاد می‌زدند «ای نامسلمانان! اینان پیشوایان دین و رهبران ما هستند، چه کرده بودند که آنها را به این حال انداخته‌اید»^(۱). شاه، سید محمد را در اندرون خواست و از او عذرخواهی کرد. وی پس از چند ماه توقف در شمیران به اتفاق خانواده اش بخراسان رفت. در ورود به خراسان با استقبال مردم روبرو شد، همگی وجود او و خانواده اش را در میان خویش محترم شمردند.

طباطبائی که تشنه آزادی بود در هر کجا که می‌رفت آرام و قرار نداشت چنانکه در خراسان نیز در عین حال که در تبعید بسر می‌برد کمیته مجاهدین را تشکیل داد که فرزندش «عبدالمهدی طباطبائی» نایب رئیس آن بود و سعی بلیغی در تأسیس کمیته مجاهدین مبذول داشته بود. حکومت خراسان جریان فعالیت‌های طباطبائی و خانواده اش را با اطلاع تهران رسانید و رئیس الوزراء (مشیر السلطنه) تلگرافی طباطبائی را تهدید نمود. «او کوچکترین اعتنایی نکرد و بکار خود در تنویر افکار مردم ادامه میداد».

طباطبائی پس از بازگشت بتهران بار دیگر دامنه فعالیت‌های سیاسی خود را گسترش داد و در ایجاد حزب اعتدالیون و اجتماعيون کمک نمود. این حزب در مقابل دموکراتها قرار گرفت.

رؤسای اعتدالیون میرزا محمد صادق طباطبائی، میرزا علی

۱- تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - ص ۶۴۶

اکبرخان دهخدا، حاج میرزا علی محمد دولت آبادی، حاج آقا شیرازی و قوام‌الدوله شکرخان بودند. و سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی نیز از طرفداران این حزب بشمار می‌آمدند.

روح حساس و خوی انسانی سید محمد طباطبائی از وقایعی چون به توپ بستن مجلس و کشته شدن سید عبدالله سخت آزرده شده بود و چنانکه در قسمتی از خاطراتش می‌نویسد:

«محمد علی میرزا بتخت نشست و کرد آنچه کرد مجلس را به توپ بست. آقا سید عبدالله مرحوم را روانه کرمانشاه و مرا به مشهد مقدس فرستاد تا بختیارها مملکت را از شر او آسوده کردند. و من به تهران آمدم، آقا سید عبدالله نیز با تشریفات زیاد وارد شد. او را کشتند و من ناخوش شدم و تا کنون ناخوشم.»

پیام طباطبائی از باغشاه به فرزندش عبدالمهدی،
پس از به توپ بستن مجلس

نور چشمی آقایان تمام و میرزا^(۱) در باغ شاه سالم
هستند چند نفر از وکلا هم هستند، در راه سربازها ما را برهنه کرده اند
دو سه ثوب عبا و عمامه زود بدهید بیاورند - مبادا دست به تفنگ بکنید
که کار خیلی خراب است و تعزیه تمام نشده

۱- منظور میرزا سید محمد صادق طباطبائی است.

درجہ - ۵۱۵ نام و سیرا در تاریخ ۱۰/۱۰/۱۳۵۷

ضد نقرہ و ملکہ سہارو در راجہ سہارو

برہم کمر از سر توب عبادت و عبادت
بہر سادہ از سادہ دست عبادت
کہ گارنہ عبادت و عبادت

- از آقای دکتر عبدالحسین طباطبائی کہ سند فوق را جهت انعکاس در این کتاب در اختیار ما قرار دادند سپاسگزاریم.

سواد تلگراف طباطبائی به اعلیحضرت پادشاه ژاپون^(۱)

حضور میمنت ظهور اعلیحضرت امپراطور معظم دولت بهیه ژاپون اگر چه با اخلاق مرضیه آن اعلیحضرت و تمدن فوق العاده دولت بهیه ژاپون به این اظهار احتیاج نبود، ولی مقام اخوت با برادران مسلمین ساکن آن مملکت، مقتضی این توصیه شده، استدعا مینمایم که توجه ملوکانه نسبت به آن برادران دینی طوری باشد که آسوده و محترم بتوانند از عهده تکالیف دینی و دنیوی برآیند.

رئیس ملت اسلام در ایران - محمد الحسینی الطباطبائی

۱- تاریخ بیداری ایرانیان - ناظم الاسلام کرمانی - ص ۲۹۲.

نامه ناصرالملک (صدر اعظم محمد علی شاه) به طباطبائی^(۱)

بشرف عرض حضور مقدس عالی میرساند این بنده یکی از ستایش کنندگان وجود مبارک حضرت عالی هستم بجهت اینکه از روی انصاف می بینم درد وطن دارید و بترقی ملت شایقید و ملتفت بدبختیهای نوع خود شده‌اید و آرزو دارید که علّاجی برای این دردها پیدا کنید و باب سعادت و نیکبختی را بروی این ملت که در شرف زوال است بگشایید و همچو فهمیده‌ام که اینهمه داد و فریاد و قال و مقال شما از روی نفس پرستی نیست، مقصودتان چاره امراض ملی است ولی خیلی افسوس و غصه می‌خورم وقتی که می‌بینم از شدت شوق و عجله که در علاج این مریض دارید نمی‌دانید به کدام معالجه دست بزنید و از کدام دوا شروع بفرمایید که بحال مریض مفید باشد. چون نتیجه رفع مرض و عود صحت را در رفتار چست و چالاک مریض میدانید این بیچاره مریض که قادر بحرکت نیست مدتهاست غذایی بمعده اش داخل نشده و بدل مایتحلی ببدنش نرسیده رمق حرکت و قدرت تکلم ندارد تازیانه برداشته

۱- تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صص ۹۵-۹۰

کتکش میزنید که بدود و از خندق جست و خیز نماید و این بدبختی که بواسطه مرض و نخوردن غذا همه روده هایش خشکیده و امعاء و احشایش از کار افتاد. یک ران شتر نیم پخته بدهانش فرو می‌کنید که ببلعد. واضح است نتیجه آن دوا و این غذا چه خواهد شد! طبیب حاذق که تشخیص مرض داد اول به استعمال داروهای مفیده دمبدم می‌پردازد اگر از گلو نتوانست، تزریق میکند آبگوشت غلیظ روانی بدو آهسته آهسته به حلقش می‌چکاند تا کم کم قوت بگیرد، بعد زیر بازوهایش را میگیرند روزی چند قدم توی اطاق راهش می‌برند، پس از آن بحیاط و باغ آورده ملایم می‌گردانند تا وقتی که تدریجاً قوت دویدن و استعداد جست و خیز را پیدا کند.

امروز تقاضای مجلس میعوثان و اصرار در ایجاد قانون مساوات و دم زدن از حریت و عدالت کامله (آنطوریکه در تمام ملل متمدنه سعادت‌مند وجود دارد) در ایران همان حکایت تازیانه زدن ران شتر طپانیدن است. خدای قادر عالم گواه است که در این عرایض خود تملق از احدی منظورم نیست. فقط قصد حق‌گویی و توضیح ریشه مسئله است، لاغیر. همه جای مملکت وسیع ایران مثل خیابانهای طهران نیست، کوه دارد، کتل و جنگل دارد، ماهور دارد، سباج دارد، وحوش دارد، الوار و اکراد دارد، شاهسون دارد، قشقایی دارد... این حرفها که در همه جای دنیا عصاره سعادت و شرافت و افتخار است به عقیده بنده در ایران امروز مایه هرج و مرج و خرابی و ذلت و عدم امنیت و هزاران مفاسد دیگر خواهد بود زیرا که برای استقرار و اجرای ترقیات جدیده هنوز علم

و استعداد نداریم و نشر این حرفها رعب و صلابت قدرت حالیه را از انظار می‌برد. نتیجه پیداست که چه میشود! کبک نشدیم کلاغی هم از یادمان رفت! فرض بفرمایید امروز بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی، به میل خاطر و کمال رضایت باین مملکت دستخط آزادی کامل مرحمت بفرماید و بشخص محترم مقدس حضرت مستطاب حجة الاسلام عالی امر شود مجلس مبعوثان تشکیل بدهید. چه خواهید کرد؟ اقلأ هزار نفر آدم کامل بصیر بمقتضای عصر آگاه از حقوق ملل و دول لازم دارید تا یک مجلس تشکیل یابد. حالا سایر شعب و ادارات که همه مربوط بهم است و اجزای عالم لازم دارد بماند. استدعا می‌کنم از روی بیطرفی و بیغرضی چنانچه شیوه طبیعی حضرت عالی است نه از روی طرفداری و خاطرخواهی، دویست نفر آنطور آدم، برای بنده بشمارید اما این را هم فراموش نفرمائید اگر کسی تمام اشعار عرب و عجم را حفظ داشته باشد و برای فهمیدن کلماتش شخص محتاج به فرهنگ و قاموس باشد و تمام لغاتش از مقامات حریری باشد برای عضویت آن مجلس کافی و قابل نیست بلکه اشخاصی باید باشند که وقتی از ایشان بپرسند چه جهت دارد که روز بروز پول ما در تنزل است و حال آنکه، نقره اش که از نقره فرانک و مارک و شلینگ وین و روپیه بیشتر بار ندارد صحیحش را بگوید و چاره اش را هم بداند یا سایر شعبات سیاسی و مالیاتی و تجارتی و فلاحتی و نظامی آنچه امروز بکار زندگی و ترقی یک ملتی می‌خورد همه را بتواند به مطرح مذاکره و حل و عقد بیاورد. گمان بلکه یقینم اینست و بر صحتش قسم می‌خورم که اگر از روی انصاف بخواهید

انتخاب بفرمایید در تمام ایران یک صد نفر نمی‌توانید پیدا کنید. پس برای چه فریاد می‌کنید؟... برای که سنگ بسینه می‌زنید؟... خوب نتیجه این دراز نفسی‌های بنده چه شد و مقصود بنده چه چیز است؟ مقصودم اینست که حضرت عالی را از این اقدامات غیورانه که خیر و سعادت و افتخار ملت منحصر به نتیجه آن است باز دارم؟ نه والله، مقصودم این است که طرفداری تملق آمیزی از دولتیان بکنم؟ نه بالله - بلکه می‌خواهم این اقدامات از راه صحیح باشد که منتج نتیجه صحیح بشود. در این صورت اگر اجازه بدهید راهش را عرض میکنم بشرط آنکه از روی دقت و انصاف در آن غور بفرمایید. آیا این مسئله یقین و مسلم شد که برای تغییر اوضاع حالیه و اختیار طرز و ترتیبات جدید، آدم لازم داریم (یعنی، عالم بعلم عصر جدید) و الله عالم لازم داریم. بالله عالم لازم داریم. بقرآن عالم لازم داریم. به پیغمبر عالم لازم داریم. بمرتضی علی عالم لازم داریم. به اسلام، به کعبه، به دین، بمذهب عالم لازم داریم، عالم لازم داریم عالم لازم داریم!!!!

پس معلوم شد و تصدیق می‌فرمایید که منتها وسیله ترقی و مساوات و عدالت و سعادت و سیادت و سرافرازی بوجود علم و عالمین بمقتضیات عصر است در این صورت ملت ایرانی در روز حساب در پیشگاه عدالت کامله مطلقه با حضور جد بزرگوارت دامان حضرتت را خواهند گرفت و عرض خواهند کرد الهی خیر و سعادت ما در دست پادشاه نبود در دست اتابکها و صدور نبود و در دست وزراء نبود فقط در دست آقایانی بود که میتوانستند و نکردند و ما را در ذلت و بدبختی و

اسارت در دست ملل اجنبی باقی گذاردند. حضرت عالی هم جواب عرض خواهید کرد بارالها همه را میدانید که من و رفقای من همه قسم اقدامات کردیم، حضرت عبدالعظیم رفتیم کاغذهای سخت نوشتیم جوابهای سخت شنیدیم چه شبها با تزلزل بروز آوردیم چه روزها که با تحمل ناملازمات شب کردیم ولی پیشرفت نکرد تقصیر ما چیست؟ ملت جواب خواهند گفت تمام این اقدامات شما ناصواب بود و شالوده و بنای آن بر آب. بجهت اینکه از راهش برنیامدند. راهش این بود که اول ما را عالم بمقتضیات عصر و زمان بکنید و از جهل و عمی خلاصی بخشید که بالطبع با نور علم لوازم شرف و نیکبختی خود را فراهم کنیم و بعد با شرحی که ذیلاً بعرض خواهد رسید استدلال میکنند و بثبوت میرسانند که وسیله تعمیم علوم فقط در دست آقایان علماء بود لاغیر. آنوقت یقین دارم حضرت مستطاب عالی جوابی نخواهید داشت. این فقره را تمثیلاً عرض کنم بعد به اصل مطلب بپردازم. امروز حالت آقایان علماء یعنی آنهایی که با حضرت عالی هم عقیده هستند و درد دین و وطن و ملت دارند و دلشان میخواهد این ملت را به اوج سعادت برسانند یقین مثل حال کسی است که در انبارهای متعدد همه قسم حبوبات و ارزاق و گوشت و روغن ذخیره انباشته داشته باشد و خود با یک جمعیت کثیری از عیال و اطفال از گرسنگی نزدیک بهلاکت و این در و آن در برای یک گرده نان تکیه نماید یا مثل کسی که تمام لوازم طعامی را در دیگ ریخته و حاضر کرده زیر دیگ را هم هیزم چیده، در یک دست، دسته گونی و در دست دیگر چراغی گرفته به در خانه همسایه‌ها برای یک گل آتش

می‌دود که زیر دیگ را روشن نماید و ملتفت نیست که آتشی هم در دست خود دارد، اگر گون را روی شعله چراغ بگیرد مشتعل میشود.

اعطای حکم بمثال بس است این مطلب را عرض کنم و عریضه را به دعای وجود مبارک ختم نمایم. هیچیک از دول متمدنه بمنتهای درجه عزت و سعادت نرسیده مگر وقتی که دولت و ملت با هم متحد شده دلشانرا بروی هم گذارده باتفاق رفع نواقص خود را نموده اسباب ترقیات ملی را فراهم کردند و این اتفاق و اتحاد برای هیچ دولتی و ملتی دست نداده مگر وقتی که افراد و اجزای آن ملت به نور علم و تربیت منور شده پرورش یافتند.

هیچ پادشاهی و امپراطوری به طیب خاطر اقتدار خود را محدود و ملت را شریک سلطنت و طرف مشورت قرار نداد مگر اعلیحضرت میکادو و موتسوایتو امپراطور ژاپون و طلوع کوکب اقبال ژاپون از عجایب واقعات روزگار است و امروز برای سرمشق ملل غافل خواب آلوده هیچ نمونه بهتر از ژاپون نیست.

چند مدرسه ناقص در این یازده سال ایجاد شده که جز اسم بی رسم چیزی نیست و جهت اینکه نتوانسته اند مثل میکادو کار را از پیش ببرند به عقیده بنده اینست که چون میکادو ریاست روحانی و مذهبی هم دارد ملت ژاپون او را اوامر میدانند نفاذ فرمانش بیشتر و موانعش در اجرای افکار مقدسه خیلی کمتر بود پس تأسیس مدارس ملی در ایران تکلیف آقایان علمای روحانی و رؤسای مذهب است. از حسن اتفاق و باطن شریعت مطهره اسلامیة اساس مدارس ملی و اسباب نشر علوم

به طوریکه در ایران فراهم است در هیچ جای دنیا نبوده است. سایر ملل وقتی که از خواب بیدار شده بخیال تعلیم و تربیت ملت افتادند چه زحمتهای کشیدند، چه جانها کردند تا یک مدرسه را ایجاد کردند. ولی در ایران امروز هزاران مدارس ملی حاضر و موجود است که همه صاحب موقوفات معین و ترتیبات صحیحه است. فقط در تهران قریب یکصد و سی و پنج مدرسه ملی بزرگ و کوچک داریم در سایر بلاد ایران حتی قصبات مدارس ملیه موجود است که روی هم باید سه هزار مدارس در تمام ایران داشته باشیم منتهی از سوء اداره آنها تمام این وسایل نازنین ضایع و عاطل مانده بقدر دیناری برای ملت فایده ندارد. فلان گاوچران طالقانی یا زارع مازندرانی در سن بیست سالگی داخل مدرسه میشود حجره را معطل میکند حاصل موقوفه را مصرف میرساند در هفتاد سالگی نعشش را از مدرسه بیرون میبرند در صورتیکه هنوز در ترکیب میم الکلمه مبهوت و مات است و با روز اول فرقی نکرده و این مدارس ملی را بصورت تنبل خانه درآورده اند. در این مدت کدام مجتهد مجاز از مدارس ایران خارج شده است بنده عرض نمیکنم ترتیب مدارس را بر هم بزنند که مخالف شریعت و منافی با نیت واقف شده باشد. بنده با جرئت میتوانم قسم بخورم که ترتیبات حالیه مدارس ملیه هیچکدام با نیت اصلی واقف موافق نیست پس به اندک اهتمام و همت آقایان علماء ممکن است تمام این مدارس مصداق صحیح پیدا کند و مدرسه ملی بشود نه کاروانسرا و مهمانخانه و آن کاری که در ید قدرت آقایان است این است که همه با هم متفق شده پراگرام یا فهرست مرتبی برای تحصیل و

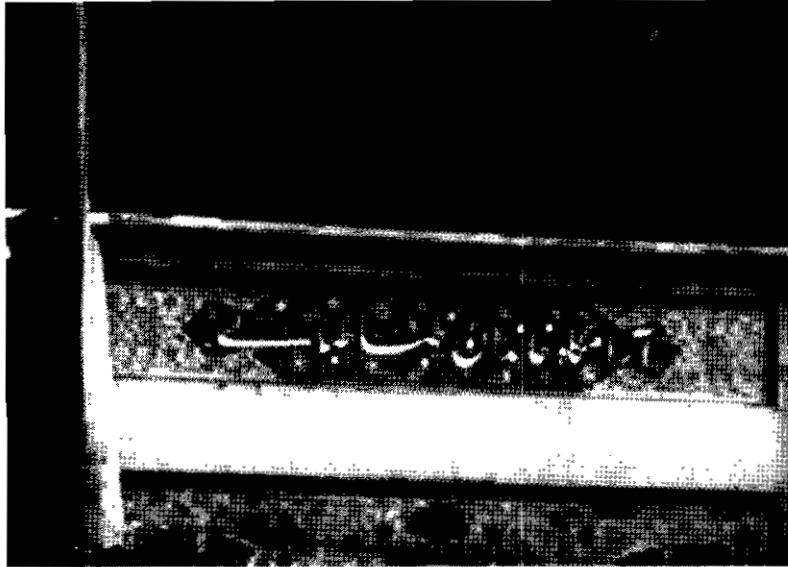
درسهای مدارس بنویسند. مدت دوره تحصیل را معین کنند همین دو فقره را منظم کرده و لوازمش را فراهم نمایند... و در آن فهرست برای هر مدرسه یک دوره از علوم عصر جدید را مجبوری قرار بدهند. دوازده سال نمی‌گذرد که دو طبقه شاگردهای فارغ التحصیل از این مدارس بیرون خواهد آمد آنوقت مملکت ایران بقدر کفایت آدم عالم خواهد داشت که بتواند این حرفهایی که امروز میزنند و ابدأ ثمر و فایده‌ای ندارد از روی علم و بصیرت بموقع اجرا بگذارند.

بخدای متعال، خون از دلم جاری میشود وقتی که فکر میکنم این همه استعداد حاضر و وسایل موجود این طور عاطل مانده و ضایع میشود اگرچه این ترتیب برای مدارس ملیه بسیار کار سهل و آسانی است (یعنی در صورت میل و اتفاق علماء) ولی بقدری مهم و بزرگ است که مؤسسین آن و اسم بزرگوارشانرا با هزار سلام و صلوات ذکر کنند.

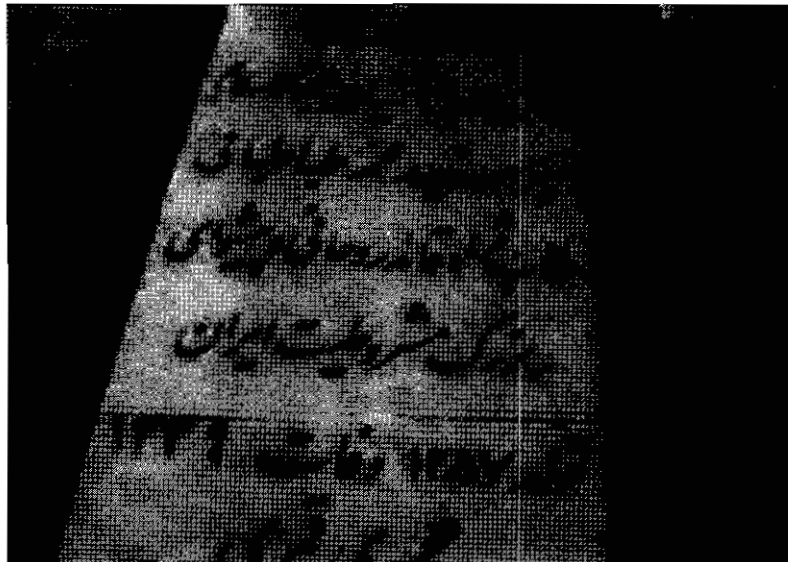
گوهر یگانه این خیال مقدس را من بنده بحضور مبارک تقدیم کردم و بعقیده خودم در عالم انسانیت و اسلامیت دارای اجر جمیل خواهم بود.

حالا شرح و بسط و موشکافیها و ترتیب مفصل اینکار بزرگ بسته به مذاکرات و مجالس عدیده است. چون این بنده اسباب ژلاتین و محرر و میرزا ندارم و ضعف باصره‌ام نیز مانع از تحریر زیاد است استدعا میکنم سواد این عریضه بنده را از لحاظ انورسایر آقایان بزرگوار هم که با حضرت عالی در این افکار عالیه متفق هستند بگذرانید. زیاده سلامتی و عزت و اقبال وجود مبارک حضرت عالی و همه آقایان عظام را طالبم. بنده دولتخواه وطن پرست ملت دوست... گم نامت.»

کسروی می‌نویسد: «بزرگی طباطبائی و بینایی او در کار، از اینجا پیداست که فریب چنین نامه ای را نخورده و سستی بخود راه نداد.»



سردر آرامگاه تخریب شده خاندان طباطبائی



سنگ آرامگاه سید محمد طباطبائی

آرامگاه طباطبائی

در ضلع جنوب غربی میدان حضرت عبدالعظیم، در محوطه ای با مساحت بیش از چند هزار متر مربع، تا یکی دو سال پیش «آرامگاه خاندان طباطبائی» قرار داشت که توسط یوسف مستوفی الممالک صدراعظم عصر ناصری، وقف آرامگاه برای سید صادق طباطبائی (پدر سید محمد) و اولاد و فرزندان او شده بود. پس از فوت سید صادق که در ۱۳۰۰ هجری قمری اتفاق افتاد، وی در بنائی هشت ضلعی با کتیبه‌هایی از کاشی در اطراف، و منقوش با آیات قرآنی، در زیر یک کلاه فرنگی دفن شد که داخل بقعه هم به تذهیبات آب طلا مزین شده بود.

در همان محل، در بالای سر آرامگاه سید صادق، فرزندش سید احمد که مشی سیاسی را از برادر جدا کرده و از پیروان مشروعه شیخ فضل‌الله شده بود و نوه‌اش حاج سید کاظم مدفون می‌باشند. در میانه سالن دیگری در جوار آرامگاه سید صادق، آیه‌الله سید محمد طباطبائی و فرزندانش سید محمد صادق (رئیس دوره چهاردهم مجلس شورای ملی) و سید عبدالهادی و گروهی دیگر از اعضاء خاندان

طباطبائی آرمیده اند.

بطوریکه گفته می‌شود، از این آرامگاه که در سالیان گذشته دارای درب بزرگ ورودی با زنجیر بوده به عنوان «بست» استفاده می‌شده و افرادی که به آنجا پناه می‌آوردند، در امان بوده‌اند.

تولیت این آرامگاه در ابتدا با مرحوم سید محمد طباطبائی و سپس با سید محمد صادق و بعدها نسل در نسل به فرزندان زکور ارشد وی منتقل شد.

تا زمان حیات مهندس سید مصطفی طباطبائی (فرزند سیدمحمدصادق) این آرامگاه از شکوه و جلال در خور به خاک خفتگان آن برخوردار بود ولی پس از درگذشت آن مرحوم و انتقال تولیت به فرزند ایشان، چنانچه خیلی خوشبینانه قضاوت شود باید گفت به سبب ضعف مدیریت و بی‌کفایتی، پس از انقلاب اسلامی کار به جایی رسید که گذشته از ویرانی و تخریب محوطه، سنگ با ارزش بنای آرامگاه سید صادق و دو سنگ زیبا و قدیمی متعلق به آرامگاه ادیب الممالک فراهانی که او نیز در اتاقی در این محل دفن بود به سرقت رفت و مدتها مفقود بود. علیرغم خواسته باطنی واقف اصلی و تولیت قبلی آرامگاه که طبق وصیت کتبی اجازه تقسیم و افراز زمین را نمی‌دهد، زمین توسط تولیت فعلی به فروش رسید و درختان کهنسال محوطه عمداً خشک و آرامگاه تبدیل به پاساژ شد! و بسیاری از قبور اعضاء خانواده و همچنین مقبره ادیب الممالک فراهانی که در حجرات اطراف محوطه آرامگاه قرار داشت تخریب شد و از میان رفت!

امروزه از آن باغ بزرگ و آرامگاه با شکوه، تنها یک ایوان و دو اتاق باقیمانده است که اگر پی‌گیری‌های مستمر و سعی و کوشش مهندس ابوالفضل طباطبائی در ثبت این بخش از بنا توسط سازمان میراث فرهنگی جزء آثار ملی نبود، به یقین این قسمت نیز تا کنون به فروش رفته و به تعداد مغازه‌های پاساژ جدیدالاحداث افزوده شده بود.

در بخش آینده دست نوشته‌های مرحوم سید محمد طباطبائی از نظر خوانندگان می‌گذرد.

مبداء مشروطه و مجلس شورای ملی

در سنه ۱۳۲۳ علاءالدوله حاکم طهران بود. قند به واسطه اغتشاش روسیه کم و گران شد. آقا سید هاشم تاجر قند را احضار نموده مؤاخذه نمود. جواب داد تقصیر من نیست قند به واسطه اغتشاش روسیه حمل نمی شود. سید پیرمرد را بی جهت به چوب بست. پسر سید و جمعی از تجار شفاعت کردند. آنها را هم چوب زد آقا سید هاشم و تاجر به مسجد شاه آمدند به عنوان بست. آقایان علما کلیتاً به مسجد آمدند، منمهم آمدم ابتدا به منزل حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه سابق رفتم چون کمال خصوصیت با هم داشتیم. اظهار خصوصیت کرد، گفتم خوب است به مسجد برویم و این فتنه را اصلاح کنیم. آمد در چهل ستون مجتمع شدیم. علما و غالب معتبرین حاضر بودند. مطلب را عنوان کردیم، قرار شد علاءالدوله به مسجد بیاید و از تاجر استماله کند و به هر یک عبا ئی بدهد. تمام تصدیق کردند. به ذهن مردم دادند که ماها مجتمع شده ایم که قند را گران کنیم. عوام باور کردند و بنای بدگوئی را گذاردند. بعضی زنها به ما التماس می کردند که قند را گران نکنید. آخر قرار دادیم مرحوم آقا سید جمال واعظ به منبر رود و مردم را بیگاهانند که اجتماع ما برای اصلاح است نه گران کردن قند - ما قند نداریم و تاجر قند نیستیم.

من کلیات وقایع را میخوام بنویسم نه کل ماوقع را و اگر عبارات سلیس نیست، معذورم، چه حال درستی ندارم.

مبدء امر و علم و مجلس شورای ملی

در سنه ۱۳۰۲ علاء الدوله عالم طبرستان بوقت قفله واسطه اغتصاب روسیه که در آن
 لایحه تاسیس مجامع انجمن موقوفه خیریه و خیریه خوار و خوار قفقاز
 نسبت قفله واسطه اغتصاب روسیه عمل فرموده و سینه اولیه جمعیت
 بکویت است بر سر و جوار آنجا شاعت گویا انظارا ام
 جوزید لایحه تاسیس و تاسیس محمد شاه امیرنده بعنوان است
 لایحه انجمن موقوفه خیریه و خیریه خوار و خوار قفقاز
 ابوالقاسم امام جمعه سابق رشت چون کمال خصوصیت با هم
 دارم اظهار خصوصیت کرد و کلمه خوب است بمسجد بروم
 و این افتخار اصلاح کنم آنقدر در حیطه سنون مجتمع شدم
 علماء و رجال معتبرین و فرمودند نطلب را عنوان
 کردیم قرار شد علماء الدوله بمسجد بیاورند و از آنجا التماس
 کنیم و بدینک عملاً به سر تمام تصدیق کردند بدین
 مردم دارند که ما اجتماع کرده که قفله با گران
 کم عوام باور کردند و بنیاد گویا را که آوردند
 تقصیر نداشتند با التماس دیگرند که قفله با گران ننگینه
 اخذ فرار دادیم و حور لایحه مجال و اعطای مجریه
 و در برابر آنکه اجتماع ما برای اصلاح است نه
 سخن آن کرده قفله ما قفله نزاریم و ما قفله نسیم

مجلس شورای ملی
 و این افتخار اصلاح کنم آنقدر در حیطه سنون مجتمع شدم
 علماء و رجال معتبرین و فرمودند نطلب را عنوان
 کردیم قرار شد علماء الدوله بمسجد بیاورند و از آنجا التماس
 کنیم و بدینک عملاً به سر تمام تصدیق کردند بدین
 مردم دارند که ما اجتماع کرده که قفله با گران
 کم عوام باور کردند و بنیاد گویا را که آوردند
 تقصیر نداشتند با التماس دیگرند که قفله با گران ننگینه
 اخذ فرار دادیم و حور لایحه مجال و اعطای مجریه
 و در برابر آنکه اجتماع ما برای اصلاح است نه
 سخن آن کرده قفله ما قفله نزاریم و ما قفله نسیم

آقا سید جمال در سکوی مسجد به منبر رفت. در سکوی مسجد حاضر شدم. ابتدا شرحی تمجید از مظفرالدین شاه و اسلامیت و رأفت او بیان کرد و گفت اگر شاه مسلمان نبود البته اطاعت او را نمی کردیم ولی چون مسلمان است کلیتاً مطیع او هستیم. امام جمعه از پای منبر برخاست^(۱) و فحش زیاد به سید جمال داد و امر کرد از منبر به زیرش آورند، سید گفت آقا من خلافی نکردم گفتم اگر شاه مسلمان نبود اطاعت از او نمی کردیم، بحمدالله مسلمان است و ما او را مطیع.

این حرفها به خرج نرفت و حاج میرزا ابوالقاسم به او و ماها بدگفت و فحش داد و به سمت خانه اش روانه شد، حالت همه متغیر شد، چه این حرکت ابداً شایسته او نبود، خاصه در مسجد که به منزله خانه او بود، مختصر ما را بهت گرفت از این حرکت غیر منتظره و مشغول شور شدیم که چه باید کرد، ناگاه جمعی زیاد با چوب و چماق و قمه و قداره به سمت ماها دویدن گرفتند و میرزا ابوالقاسم فریاد می زد همه را بکشید و اطوار موحشه از آنها ظاهر بود و چوب به سیم های مسجد می زدند. کُر^(۲) مسجد را به این سمت و آن سمت حرکت می دادند. برای ترساندن مردم. واقعاً گمان کردیم کالسکهای پر از اوباش برای کشتن ماها وارد مسجد شده، مدتی داستان ضرب المثل بود،

۱- کذافی الاصل (برخاست)

۲- مرحوم سید محمد صادق طباطبائی در هامش این قسمت نوشته است که: کُر ظرف بزرگ آهنی است قابل حرکت که در آن آب بریزند برای تطهیر نقاطی که در مسجد یا مشاهد مشرفه ناپاک شده، محتاج طهارت باشد.

در کوی مسجد جان بزرگت نام در کوی مسجد خاوره ام شده است
 با جزئیات لایحه جان بزرگت نام در کوی مسجد خاوره ام شده است
 و السلامت و کرامت او بیان کرد
 گفت اگر حق و سلطان بنوعی است او انبیا در و کج بود
 سلطان است کلین مطیع او همه نام صحیح از پانزیر خواست
 و نفس از کلبه خوار داد و امر کرد از من بزرگش آوز نه سیکر
 گفت از خدائی بگفتند که کلام اگر ک و سلطان بنوعی است
 و از او بگردد هم الحمر سلطان است و ما او را مطیع ضرا و در
 به بیغیر منبوه که لان تا ترکب لجمع ملک لازم نمیشد
 با کلام این و خدا بجز بزرگت و حاج میرزا ابوالقاسم
 با و قما که بد گفت و نفس داد و بگفت خانه اش خوانه
 حالت همه بیغیر منبوه که این و کلام این است او بنوع
 خاصه در مسجد که منزه خانه او بود ختم ما است گرفت
 از این وقت غیر مطرود و مقبول کور شد که میر با
 کرد تا گاه مجوز بود با جوب و طاق و غیره و قراره است
 ما دیدن گرفته و میرزا ابوالقاسم فریاد من و میرزا
 کلام و اطهار و حله از آنها هر سو خوب است
 مسجد میرزا که مسجد را با این است خان غمت و کلام

(از طرف میرزا ابوالقاسم)

(از طرف میرزا ابوالقاسم)

تفنگ چی زیاد بالای بام مسجد گذارده بود که اگر مردم دفاع کنند آنها را بزنند. معلوم شد امام تهیه این کار را خوب دیده بود. غرض همه فرار کردیم و کسی در مسجد نماند مگر آقا سید جمال متحیرانه که اگر آقا عبدالهادی او را در نبرده بود کشته می‌شد. او را به منزل آورد و چند شب آنجا بود. میرزا ابوالقاسم بعد از تفرقه مردم نزد عین الدوله رفت و به شاه پیغام داد که امروز تو شاه مستقل شدی! غرض قرار دادیم عجالاً به حضرت عبدالعظیم (ع) برویم، چه بر خود مطمئن نبودیم، روز بعد به حضرت عبدالعظیم (ع) متحصن شدیم، میرزا ابوالقاسم شرارتها کرد، ادیت‌ها به مردم کرد، مختصراً مردم به حضرت عبدالعظیم (ع) مجتمع شدند، تجار تمام آمدند.

یکماه ماندم، امیر بهادر شرارت‌ها کرد، غلام‌ها را امر کرد ریختند به صحن، مردم را چاپیدند، به دروغ برای کلمه ای که مرحوم آقا سید جمال افجه گفت. غرض بنا شد با او به شهر بیایم، محرمانه اطلاع دادند که

فقد اوجرت له بالاسم مسجد كذا رده بو که الهموم
دفاع كنه اللها را نیز شنه معلوم ^{مجلسه} امام ^{شبهه} این کار را
خوب دیده بو غرض میرزا کردیم و کمر در مسجد خانه
لگلا لگلا حال میخانه که اگر لا عبد الله را آورد زنده
بو کشته شده او را او را بنزل آورد و خنجر را ^{بنا} بو
میرزا ابوالقاسم بعد از توفیر مردم نزد عین الدوله رفت
و بانه بیغام داد که از امروز تو را ^{مقتل} مشعل شده با
غرض فرار دادیم ^{عمیالها} کفرت عبد العظیم بروم ^{صبر} صبر
مجلس بنوم روز بعد کفرت عبد العظیم ^{شخص} شخص
میرزا ابوالقاسم قرارها که او آنها بردم کرد مخفی مردم
مخفی عبد العظیم ^{مجمع} شنه بتار نام آمد ^{مجلس} مجلس
یکاه ما نیز امیرها در ^{کارها} کارها کرد علامهارا امر کرد ^{در} در
بعضی مردم را بیدار ^{بدر} بدر ^{را} را ^{کلمه} کلمه که ^{مفهوم} مفهوم
لاکله حال انچه گفت ^{بغرض} بغرض ^{غشی} غشی کرد غرضی
بنا شنه او ^{بنا} بنا ^{مجلس} مجلس ^{مجلس} مجلس ^{مجلس} مجلس دادند که

کالسکه و درشکه حاضر کرده است و معلوم نیست ما را به کجا می‌خواهد ببرد، ماها بیشتر در حرم متحصن شدیم.

آقا حاج شیخ مرتضی به خیال اینکه مرا به شهر بردند غش کرد. امیر بهادر دید حاج شیخ مرتضی بدحال است، برخواست^(۱) و رفت و گفت من در حضرت عبدالعظیم (ع) هستم هر وقت بنای شهر شد مرا خبر کنید. آن شب از ترس خواب نرفتم و هر ساعت منتظر بلا بودیم. غرض امیر اعظم آمد و خوب سلوک کرد و ماها را به شهر آورد، مرحوم مشیرالدوله با ما همراه بود و زیاد زحمت کشید و در باب دادن مجلس زیاد همراهی کرد، بنا شد مقاصد نوشته شود، هر کسی چیزی خواست از قبیل رد مدرسه خان مروی که امام جمعه ضبط کرده بود و عزل عسگر گاری چی و امثال این‌ها.

من نوشتم، آنچه مقصود است مجلس عدالت است. قبول کردند و به شهر آمدیم.

۱- کذافی الاصل (برخاست)

که کلامی در آنجا نکرده و معلوم نیست محل
تاریخ آنجا میخواهم برد ما با بنده بر در و در و در و در
لازم است که در آنجا نکرده و در آنجا نکرده
امیر کاظم در آنجا نکرده و در آنجا نکرده
مردان و در آنجا نکرده و در آنجا نکرده
بسته بود وقت نیاید که در آنجا نکرده
از آنجا نکرده و در آنجا نکرده
مردان امیر اعظم آمد و خوش سلوک کرد و ما را
بهدار و در آنجا نکرده و در آنجا نکرده
است و در آنجا نکرده و در آنجا نکرده
بنام آنجا نکرده و در آنجا نکرده
از قبیل آمد و در آنجا نکرده
مردان و در آنجا نکرده
مردان و در آنجا نکرده
مردان و در آنجا نکرده
مردان و در آنجا نکرده

عین الدوله همه را به طفره می‌گذارند و مجلس را نمی‌داد.
در این بین اسباب رفتن به قم فراهم آمد. مسجد مدرسه چال و مقبره
پشت آن متصل به امام زاده سید ولی را دولت به بانک داد که عمارت
برای بانک^(۱) کنند.

و مرحوم آقای شیخ فضل اله مبلغی پول از رئیس بانک گرفت و آنها
را به رئیس بانک صلح کرد.

حاج شیخ محمد در منبر مسجد حاج مرتضی، مردم را به هیجان
آورد که ای مردم این مدرسه و مقبره شما است که بانک میشود در
وسط معموره متصل به امام زاده و مدرسه و مسجد شیخ عبدالحسین،
واقعاً این اسباب بسی فسادها می‌شد. علاوه مشرف می‌شد به عمارت
اندرون سلطنتی. غرض مردم ریختند و بناهای بانک را خراب کردند که
هنوز به همان حالت باقی است و دولت مبلغی پول به رئیس بانک داد،
عین الدوله در مقام ←

۱- سید محمد صادق طباطبائی در هامش این قسمت توضیح داده که (منظور بانک روس) است.

عین الدولہ ہمدرد الطوفانہ مکتوزانہ و مجلس المیزاد
در آئی بین کتاب رفتن بقوم فراہم آمد مسجد
یال و مقبرہ یکتا آن متصل بابام زادہ امیر و ذرا
(مفرد یک سنگ) حریف بیانات یاد کہ عمارت بر آں بانگ کند
و مرحوم لایح فضل اللہ معلوم یوں از رئیس بانگ
گرفت و طماننا را بر پیش بانگ و صلح کرد
جان شیخ محمد در منبر تہجد حاج شیخ مرگن مردما
بعینان اور کہ اگر دم این مجلس و مسجد
تا آن کہ بانگ مقبوضہ و صلح معلوم
متصل بابام زادہ و مدد رسد و مسجد شیخ عبدالحق
و اتقانی کتاب بہ نیا و ہذا
علامہ شرف مرگن تہجد ہمار کہ این روز
مجلس غرض مردم از خستہ و بنام
بانگ خواب کردن کہ ہنوز ہمار
حالت باقی است و حاکم معلوم یوں
رئیس بانگ داد عین الدولہ و تمام

گرفتن حاج شیخ محمد بود تا روزی او را در محلی دریافته گرفتند .
 آقا سید عبدالحمید از آنجا عبور می کرد، خواست بدانند چه خبر است،
 نزدیک رفت، سرباز شلیک کرد و او کشته شد.
 نعش را به مسجد جامع آوردند، خبر شدم، همه به آنجا رفتیم و داد و
 فریاد کردیم. چند روز آنجا بودیم. سپهدار^(۱) برای تفرقه ماها به آنجا
 آمد، قبول نکردیم، سرباز دور مسجد و بالای بام ها را از چهار سمت
 احاطه کرد، چندی به این حالت در مسجد بودیم.
 با کمال اضطراب، چه مطمئن از جان نبودیم. چند بار قصد کردند به
 مسجد بریزند و ما را بکشند. غرض آخر قرار شد ما از طهران به عتبات
 برویم. بیرون آمده روانه قم شدیم.
 روز بعد هم سربازها، آقا سید حسین را کشتند. عبدالهادی نیز
 نزدیک بود کشته شود. خداوند حفظ فرمود.

۱- سید محمد صادق طباطبائی در هامش این صفحه یادآور شده که منظور سپهدار
 تنکابنی است.

گرفتار گنج عجب بود تا روزی او را در محلی
 در یافتند که گفته اند که عبدالمجید از آنجا عبور
 میکرد و خواست بود از آنجا به خیرات نزدیکی
 رفت سرازمه نیک کرد و او را گشته
 نقش را بچند تابع آوردند خبر شد
 بهر با بنجاره فرستاد و فرزند کردیم چند
 روز از آنجا بود کسی در آنجا نرفته تا
 با بنجامد قبول کردیم سر باز در مسجد
 و بالابل با ما را از چهار سمت افاضه
 کرد چندین این حالت در مسجد بودیم
 با مال اضطراب میر نظمی از جان نبودیم
 چند بار قصد کردیم بحد بر نترس و ما را
 بگفته غرض آنرا رسته ما از طلال
 بیخواب بودیم بیرون آمده روانه شدیم

در این زمان که در آنجا بودیم
 در آنجا بودیم عطف فرمود

برای کشتن ماها جمعی غلام مأمور کردند بما رسیدند و خیال کار داشتند که در این بین مردم به سفارت عثمانی پناه بردند و ماها را خواستند، یک نفر به چاپاری روانه کردند که به غلام ها بگوید متعرض ماها نشوند، غلام ها با ما تا قم آمدند و بودند تا ما وارد طهران شدیم، عینالدوله معزول شد و مجلس را به ما دادند و ایران مشروطه شد. محمد علی میرزا با ما همراه بود.

نظامنامه مجلس را او واداشت مظفرالدین شاه امضاء کرد برای اینکه ملت با او در ولیعهدی همراه باشند چون امیر بهادر اصرار داشت در ولیعهد شدن شعاع السلطنه .

غرض سلام مفصلی در اتاق بریلان^(۱) منعقد شد

۱- کذافی الاصل (برلیان)

برای گشتن ما ^{باجور} عظام ما مور گردن بار سینه
و خندان کار داشتند که در این مردم بفرست
عنازی نیامه بودند و ما آنرا خواستند بلیغ
بجای آن توانستند گردن که بظلالها بگویم
متعفن با آنوقت غلامها با ما فرستادند
و گویند تا ما روانه طهران شدیم و ما با بطران
اگر چه وارد طهران شدیم عین الدوله مغول
و مجلس را آباد دارند و ایران مشروطه
محمد علی میرزا با ما همراه بودند و ما
او و اداریات مظفر الدین شاه را
بر آنرا انگلیس با او در ولایت
با آنکه چون امیر لباد را احراز
در ولایت تهران شجاع السلطنه
غرض سلام بوضع در الحان بر بیان ^{منقده}

که تا آن [وقت] کسبی چنین سلامی ندیده بود و جشن مفصلی گرفته شد. جلو مجلس چراغان مفصل شد.

حال خوب بود تا مظفرالدین شاه مرحوم شد. نوبت به محمد علی میرزا رسید و کرد آنچه کرد، مجلس را به توپ بست جمعی را کشت، مرا روانه خراسان کرد، مرحوم آقا سید عبدالله را روانه کرمانشاه، این‌ها مجملی از مفصل و اندکی از بسیار است.

مختصر آقا سید عبدالله به عنوان مجلس خواهی و شیخ فضل اله به عنوان دشمنی مجلس و مشروطه، سبب بهم خوردن مجلس و مشروطه شدند، خداوند از تقصیر ماها همه به برکت محمد ص و آل محمد بگذرد.

محمد صادق الحسینی الطباطبائی

۵ رمضان المبارک - در قریه ونک، ۱۳۲۹

التماس طلب مغفرت از همه دارم.

که آن گوییم جنین سلام بره بود و حبیب مفصلی
که در جلوه جلد و اغان مفصلی است
مان خوب بود تا ظهور الیه و در عوم
نوبت بجزر علی میرزا رسید و کرد ای که کرد
مجلس را بتوب بست جمع آنست
مراد آنه فرات کرد در عوم الیه علیه السلام
روان کرمانه این با جمیع از مفصل و آنکه
از لبا راست مختول الیه علیه السلام
لعنوان مجلس خواهر و لایح فضل الیه لغنوان
دکنه مجلس و در کوه بسبب هم خون مجلس
در کوه بسبب نیز فرار از نقض ما
برکت و در آل محمد کز نو
۱۲۰۲۹

مظفرالدین شاه به تخت نشست . عنوان مطلب کرده گاهی به حضرت عبدالعظیم متحصن شدم. گاه به معصومه قم، تا به زحمت زیاد مشروطه و مجلس را داد و بد نبود تا مرحوم شد و محمد علی میرزا به تخت نشست و کرد آنچه کرد، مجلس را به توپ بست، آقا سید عبدالله مرحوم را روانه کرمانشاه و مرا به مشهد مقدس فرستاد تا بختیاریها مملکت را از شر او آسوده کردند و من به طهران آمدم. آقا سید عبدالله نیز با تشریفات زیاد وارد شد، او را کشتند و من ناخوش شدم که تا کنون ناخوشم.

مختصراً، مشروطه و مجلس درست شد ولی نه آنطور که من می‌خواستم امید است انشاءاله بطور دلخواه شود.

اکنون که ۲۰ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۹ است در ونک هستم به حالتی زیاد بد، خداوند رحم فرماید ، مختصراً نوشتم تاریخ نویس ها مفصلاً نوشته‌اند.

محمد بن الحسینی الطباطبائی

این دو کلمه را هم بنویسم ، کار را شیخ فضل اله و آقا سید عبدالله خراب کردند یکی به عنوان دشمنی و یکی به عنوان دوستی ، خداوند از هر دو بگذرد.

نظر الدین شاه بخت نشت عظام مطلب
 کوفه گامی تحفیر عبد العظیم مقصودم گام
 بمعصومیه تم تا زحمت ز یاد مشروطه و مجلس را
 داد و بدینوی نام خود شد و محمد علی میرزا بخت
 و کرد آنچه کرد مجلس را بنویسند لایحه عبد الله
 موجوده و قوامه کرمان و در اینجه مقدر شد
 تا بختیارها مملکت را از شر او الهه گویند
 و منظر بطران ایدم لایحه عبد الله نیز با لایحه
 رند دارد شد او را کشته و خیز ناخوشی شد
 که تاکنون ناخوشی مجدد مشروطه و مجلس
 در است سر و ملی نه تا ظهور که خیز ناخوشی
 است است از نام بطور و دیوانه است
 اکنون که ۳۰ جلد از این نامه ۱۳۲۹
 در وقت تمام سالش ز یاد شد به فدای
 در فریاد ختم افولم تا در پنج نوبت با مفلا
 نوشته در مجلس

این مکتوب را بنویسید که در تاریخ فصل لایحه عبد الله را بنویسید که در دیوانه و ختمی است بطور
 خلاصه از آن در پیروز

بسم الله الرحمن الرحيم

پانزدهم شوال ۱۲۹۹ از طهران عازم مکه معظمه زاده‌ها اله مشرف شده، به قصد رشت حرکت کرده، از رشت عازم اسلامبول شدم. به بادکوبه عبور نموده. به دره بوزان رسیده از آنجا به اسلامبول رسیده از اسلامبول به مکه مشرف شده، از مکه به مدینه منوره مشرف شده بحمداله به زیارت قبر مطهر خاتم الانبیاء مشرف شده. قبر مطهر حضرت صدیقه طاهره، و ائمه بقیع و سایر مواضع مقدسه را زیارت کرده به سمت بوشهر حرکت کردم. از بوشهر به بغداد حرکت کرده به زیارت نجف و کربلا و کاظمین مشرف شده وارد سامراء شدم. دوازده سال در سامراء خدمت جنت مکان میرزای شیرازی ماندم. در سنه ۱۳۱۲ به طهران آمدم. از اول ورود به خیال مشروطه نمودن ایران و تأسیس مجلس شورای ملی بودم. در منبر از این دو صحبت می کردم. ناصرالدین شاه غالب از من شکوه می کرد. چه پیغام می داد که ایران هنوز قابل مشروطه شدن نیست. تا زنده بود به او مبتلا بودم تا رفت، در بغداد یکی از دوستان اشاره به فوت جنت مکان والد کرد. به سامراء که آمدم مرحوم میرزا مجلس فاتحه مهیا نمود و دعوت به آن مجلس فرمود. رحم الله... معشر الماضین و انا بهم لاحق.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پانزدهم شوال ۱۳۹۹ از نظران ما زیم کلمه عظمه زاد (الله شرفا
شده بقصد شکر حرکت که از زینت عازم الاسلامبول شرم
معه بهار کوبه عبور غصه بدره نوزان رسیده از اینجا با سلامبول
رسیده از الاسلامبول بجهت شرف شده از کلمه عظمه مغزوه شرف
شده لله الحمد زیارت فرموده فایم الانبیا هم شرف
شده فرموده حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بقیع کرب را
مواضع مقدسه ما زینت که کلمه عظمه بود حرکت
کلمه از بود بنفاد حرکت کلمه زینت کلمه
وگر بنفاد کلمه شرف شده وارد در شرم
و انچه حال در بار خدمت جنت مکان

میزان شرف از ان ما زیم در سنه ۱۳۱۲
بطهران آمدیم از اول در دو بطهران شمال
شرف و کلمه غنچه ایران و تالیس کلمه شرف
همی بوم دو بزر صحبت از این جو میل دم
نام از این شرف و غنچه از زینت کلمه میل د
و پیغام میداد که از این کلمه زینت قابل شرف
شدن نیت ما زینت جو با و بتیلا بوم زینت

بنفاد کلمه از زینت ان کلمه عظمه
عظمه فایم الانبیا هم شرف
شده فرموده حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بقیع کرب را
مواضع مقدسه ما زینت که کلمه عظمه بود حرکت
کلمه از بود بنفاد حرکت کلمه زینت کلمه
وگر بنفاد کلمه شرف شده وارد در شرم
و انچه حال در بار خدمت جنت مکان

امشب، شب بیستم شهر رمضان المبارک ۱۳۲۹ است. در ونک هستم. میرزا محمد صادق و فقه‌اله‌لمرضاته به ونک آمده است. آقای مصطفی پسرش حفظ‌اله همراهش است، خوشحال شدم که بار دیگر آنها را می‌دیدم. حال من دائم در تنزل است.

ابداً شکوه ندارم. هر چه خداوند تعالی مقدر فرموده است، خواهد شد
 اللهم صل علی محمد و آل محمد و العن اعدائهم واجتبی حیواتهم وامثی
 مماتم و سهل علی الموت و عقباته واحفظنی من تسویلات النفس و
 الشیطان بمحمد (ص) و اله (ع).

از همه ملتزم دعا و طلب مغفرت هستم. انشاءالله مضایقه نخواهند

فرمود.

محمد بن صادق الحسینی الطباطبائی

۱۳۲۹
استبشبتهم شهر رمضان المبارك است
ورذلك شهر ميرزا احمد رضا و فقهاء الميرفاته بونك است
لا مصطفى يبرئ حفظه الله بغير ابراهيم است خوشحال
که بار دیگر آنها را دیدم حال خرم دائم در تنزل است
ابراهیم اشکوه ناردم هر صبح خداوند نعم مقد فرموده است
خواهر شکر اللهم صل على محمد وآل محمد والعن اعدائهم
واحفظهم وامنهم وامنهم وامنهم وامنهم وامنهم
واحفظهم وامنهم وامنهم وامنهم وامنهم وامنهم
از همه ملتزم دعا وهدیه مغفرتهم است از تمام مصائب
شکوه منزه فرموده و محمد بن ابراهیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشهد ان لا اله الا الله وَحْدَهُ لا شريك له و انَّ محمدا عبده و رسوله و
 خاتم انبيائه و انَّ عليا (ع) و اولاده المعصومين (ع) و هم الحسن (ع) بن
 علي (ع) و الحسين (ع) بن علي (ع) و علي (ع) بن الحسين (ع) و محمد (ع) بن
 علي (ع) و جعفر (ع) بن محمد (ع) و موسى (ع) بن جعفر (ع) و علي (ع) بن
 موسى الرضا (ع) و محمد (ع) بن علي (ع) و علي (ع) بن محمد (ع)
 و الحسن (ع) بن علي (ع) و محمد (ع) بن الحسن (ع) الامام الغائب المنتظر
 الَّذِي مَلَأَ اللَّهُ الْأَرْضَ بِهٖ قِسْطًا و عدلاً بعد ما مَلَأَتْ ظُلْمًا و جوراً اَتَمَّنَا و
 شفَعْنَا صَلَواتِ اللَّهِ و سلامه عليهم اجمعين و اشهد ان كلَّ ما امر به النبي
 (ص) حق اللهم احيني و حيواتهم و امتني مما تُهم و ارزقنا شفاعتهم اللهم
 أَحْفَظْنِي مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ و تسويلاته و تدليساته بمحمد (ص) و آله.

شب دوشنبه ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۹ به نک آمده ام با عیال و اکنون
 که ۱۵ است مشغول نوشتن هستم. گمانم این است که از اینجا زنده
 برنگردم زیرا عمرم هفتاد و یک و شش ماه است و حال بسیار بد است،
 امیدوارم به برکت ائمه طاهرين (ع) که خداوند مرگ و عقبات آنرا بر من
 آسان فرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن محمدا عبده ورسوله
 وخاتم الأنبياء طاب عليا وأولاده المعصومين بهم الحسين بن علي
 والحسين بن علي وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد
 وموسى بن جعفر وعلي بن موسى الرضا ومحمد بن علي وعلي بن محمد
 والحسين بن علي ومحمد بن الحسين الإمام الغائب المستطيرق
 عليا الله لا أرض تظلم وأعدا بعد ما ملئت ظلما وجورا أمتنا
 وشعبنا صلوات الله وسلامه عليه جميعا والهدى والهدى والهدى
 ما ينزل من حق الله أحسن وحسنكم وأمنتم مما تم دارر فيها
 شفاعتكم اللهم كلفني من أقر العباد الله بالولاية والولاية
 محمد وآله الطيبين الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين
 بوقت الحكم بأعمال والكنون كنه خالص مقبول
 من كل إنسان استكسار من جازنده بركم خير
 عمر من فقار دينك وشيئا مني وعالم بسائر بديع
 أميرة دارم بركت الله طاب من كنه صدق وندوت
 وعقبات من أبر من آسان فرما

بسم اله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلوات
والسلام على محمد ص واله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم
اجمعين.

امشب شب سه شنبه چهارم شهر رمضان المبارک ۱۳۲۹ است در
قریه ونک این سطور را با کسالتی زیاد می نویسم. امراض عدیده مانند
نواسیر و فتق و زخم محل نیشتر در نشیمن گاه دارم و همه موزیند ولی
عمده مرضی که مانع از همه کار است و حال را پریشان دارد گیجی سر
و دوران آن است. از علاج مایوسم. سنین عمر به هفتاد و دو رسیده و
وقت مردن است. امیدوارم با ملت و محبت محمد ص و آل محمد از دنیا
بروم و خداوند مرگ و عقبات آن را بر من آسان فرماید و از تسویلات
شیطان و نفس که برادر شیطان است حفظ فرماید.

سنه ۱۳۱۳ از سامراء وارد طهران شدم، ناصرالدین شاه گمان کرده
بود که غفران ماب میرزای شیرازی اعلى الله مقامه مرا برای بر هم زدن
وضع به طهران فرستاده، خبر ورود من به کرمانشاه که رسید
ناصرالدین شاه خبر شد، به رجال دولت گفت فلانی را هر چه ممکن است
بدهید برگردد اعتنا نکرده رو به طهران کردم به حضرت عبدالعظیم (ع)
که وارد شدم. نایب السلطنه به شاه گفت فلان کس وارد طهران میشود
تشریفاتى از جانب دولت لازم است. جواب داد که هیچ لازم نیست.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين طالعلايات والسلام
على خيرهم وادكرهم بربهم ونعمة الله على اعدائهم اجمعين

اميرتبه ششم چهارم مهر رمضان المبارک ۱۳۲۹ هجری
دو فرید و نیکوای نظور را با یک لکن زنگار منویم اراضی عدیده
مانند نوار و فتق و زخم حمل نیز در حمل نیکو گاه دارم و هم
موز نه و آن عمد مریکه مانع از مهر کار است و عالم ایرتبه
دارد و بچی برود و در آن آن است از علاج مایوس شدن
عمر بقصد و رسیده و وقت مردن است امید دارم
ما ملت و محبت عجز و آن آمد از دنیا بروم و مردان
مرگ و عقوبات آن را برزات آن فرما هر دو از اول
تعلیق و نفس که برادر تعلیق است فقط قرآن

شسته از سبب مرا و او طهران شهر ممالک
گمان کوه کوه که غفوان ماست مرزای سیر از اعلی الله
مرا بر این برین نزد و وضع طهران رتبه خرد و نو
کربان که در سبب ممالک و خیرت بر حال جوان
نفت بنگار در صیر علی است بر همه بر گرد
اعتنا نموده و بطهران کوم کفر است عین اعظم
که و او شکران است شکران و نفت فلان شکر و الو
طهران بدو شکران از خانه دولت لازم است
جواب داد که بیج لازم نیست

وارد طهران شدم، از جانب دولت ابداً تشریفاتی نبود ولی مردم زیاد احترام کردند، مکرر شاه مرا خواست، ممکن نشد حضور بروم، این مطلب بیشتر خیال او را مشوش کرد، میرزا علی اصغر خان که آن وقت صدر اعظم بود به من پیغام داد که فلان روز شاه تو را احضار کرده است و باید بیائی و من دیگر عذری باقی نمانده (بود) که بیاورم، ناچار رفتم اول ملاقات زیاد سنگین سلوک کرد ولی پس از صحبت زیاد، ملایم بلکه خیلی خوشحال شد، غرض تا زنده بود زیاد اظهار دوستی می کرد ولی غالباً گله مند بود بلکه هفته نمی گذشت که به توسط مشیر خلوت پیغام ندهد که حرفهائی که بر منبر و غیره می گوئی مناسب حالت حالیه مملکت نیست. مشروطه برای ایران فعلاً مناسب نیست. چون بر منبر و غیره بعضی سخن‌ها که بوی مطلب از آن استشمام می شد می گفتم. غرض تا زنده بود مبتلا به این کشمکش‌ها بودم تا کشته شد. نوبت به مظفرالدین شاه رسید، پادشاه رقیق القلب کم مدرکی بود. آنچه کردیم در دوره او بود خداوند تعالی بیامرزدش.

فاد و طهر لوی سے از قاف و لسا بر اثر نفاذ بنویس مردم
ز بنا احترام کردن مکرر است. براغواالت ممکن نشد حضور بود.
ایک مطلب میر خصال اور امور کسی کرد میرزا علی الصغفران کہ آن
وقت صدر اعظم لوی بہ نیت نیام داد کہ فلان روز شاہ نور
احضار کجھو لیس اور نام بیازد و فرید کجھو لیس باقی نام کہ بیازد
نما کجھو لیس اول طلاقت زناک سنگس سلوک کرد و ک
بین از صحت زناک ملائم بلکہ خفیہ خونی است کہ غرض باز نہ
بجو زناک اظهار ہو نہ میزد و آغا لاکلہ مند لوی بلکہ
مفتی غنیمت است کہ توی کجھو لیس نیت نیام نہ ہم کہ وفات
بر میر وغیرہ میگویند فناند مالک مالیم مملکت نیت میر و طہ
بر اراک فعلی فناند نیت چون بر میر وغیرہ
بعض نیتها کہ بدل مملکت از آن است تمام مرگ
میگویم غرض باز نہ لوی تبلا باین کجھو لیس لوی
ناگفته است نوبت عطف الدین است
رسید باد کجھو لیس القلیب کم در لوی
انجبه گویم در کجھو لیس او لوی فدا دینم بیازد کجھو

مایملک من خانه‌ای است که در آن نشسته‌ام و اسباب خانه ناقابل و کتابخانه که به زحمت و پول زیاد مرتب شده و فعلاً در این زمان قیمتی ندارد.

نزد عیالم چیزی ندارم، نه نقد نه غیر نقد.

سُدس آنچه دارم به او صلح کرده‌ام. باغ پائین نصفش صلح به میرزا ابوالقاسم شده - نصف دیگر مال ورثه است.

باغ جمشیدیه را صلح به عبدالمهدی و عبدالهادی کردم. نه هزار ذرع زمین پشت اکبرآباد است ملک من است، چهار هزار ذرع متصل به آن، نه هزار ذرع مال خانم مخصوص است.

محمد بن صادق الحسینی الطباطبائی

خیلی چیزها می‌خواستم بنویسم، از سوانح عمریه و زحماتی که برای این خلق بی وفا کشیده‌ام. حالت همراهی نکرد.

با ملک من خانه است و در آن کتبی است و الهاب خانه
ناقابل و قلمخانه که بر صفحه و بول زند مرتب
شده و مغلله در این زمان قلم خیزارد
نزد عیال چیز خیزارد نه نقد نه عین نقد
مدلی انکه دارم با وصلی گویم باغ پایش
نفس صلح میرزا ابوالعالم شسته
نصف دیگر مال در شسته است باغ محمدیه
صلح بعبد المهدی و عبد الله که گویم
نه هزار دروغ زمین است اگر اهل است
علا خیز است چه هزار دروغ منقل
با نه هزار دروغ مال خان محمد مراد
الحمد لله
محمد علی

این صفت را در قلمخانه
از او ایستاده است
علاقت همگرا این نظر
محمد علی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوات و السلام على محمد ص و آله
 الطاهرين سيما ابن عمه اميرالمؤمنين (ع) و اولاده الطاهرين (ع) الحسن (ع)
 و الحسين (ع) و على (ع) بن الحسين (ع) و محمد (ع) بن على (ع) و جعفر (ع)
 بن محمد (ع) و موسى (ع) بن جعفر (ع) و على (ع) بن موسى (ع) و محمد (ع)
 بن على (ع) و على (ع) بن محمد (ع) و الحسن (ع) بن على (ع) و المحدث (ع)
 المنتظر ابن الحسن (ع) عجل الله فرجه و جعلنا الله من انصاره اللهم احينا
 حياتهم و امتنا مآاتهم و ارزقنا شفاعتهم و تجاوز عنا بحقهم و حرمتهم
 و احشرونا معهم اللهم صل على محمد و آل محمد و العن اعدائهم اجمعين
 آمين، اللهم سهل على الموت و عقباته و احفظنى من تسويلات النفس و
 الشيطان بمحمد و آله.

امشب شب ۱۴ رمضان المبارک ۱۳۲۹ است. در ونک هستم. واقعاً
 تنها هستم. عبدالمهدی و عبدالهادی حفظهما الله و طول عمرهما و
 اعطاهما خير الدنيا و آخره در ونک هستند ولی معلوم است با من انس
 نمی‌گیرند. آنها جوانند و با مثل خود مأنوسند. با من پیر مریض انس
 نمی‌گیرند و کمتر اتفاق می‌افتد که اولاد با پدر انس بگیرند علی ای حال
 دو نفر با من هستند، والده بچه‌ها و ملاباجی عیال مرحوم والد، معلوم
 است اهل صحبت نیستند، حال منهم خوب نیست.
 خدا را شاکرم و شکوه ندارم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوات والسلام على محمد وآله الطاهرين
 سيما من علمهم المؤمنين واولاده الطاهرين الحسين^٢ ومحمدين^٣
 وعلي بن الحسين^٤ ومحمد بن علي^٥ وجعفر بن محمد^٦ وموسى بن جعفر^٧
 وعلي بن موسى^٨ ومحمد بن علي^٩ وعلي بن محمد^{١٠} والحسين بن علي^{١١} والائمة
 ابي الحسن عجل الله فرجه وحفظنا الله من الضلالة اللهم احفظنا من
 وانسابنا وادركنا شفاعتهم ونجادنا بحجهم وحرمتهم وحسن
 مع الله صل على محمد وآل محمد والذين اعد الله لهم اجرهم
 اللهم صل على الموت وعقبته وحفظنا من كسوفات النفس
 والخطايا محمد وآله ائمتنا^{١٢} في شهر رمضان المبارك
 در وقت هم واقفا شهادتهم عمده الهدى وعمده العالمين^{١٣}
 وطول عمرهم واعطاهم خيرا كثيرا والافوه در وقت ائمتنا
 ولا معلوم ائمتنا^{١٤} باجزائش عيكتنا القاجوانته وما مثل
 ما نوسنه بائمه بمرئض ائمتنا فيكبرته وكبره اتفاق
 مر ائمتنا كه اولاد با بر ائمتنا بئسند على ان حال
 موزونا خبيرة والده بجهاد ملاما وعباد بر حرم والده
 معلوم ائمتنا اهل صحبته نيشه حال من غيب نيت
 خدا را شاکرم و شکره هزارم ٢

انسان هر چه به مرگ نزدیکتر می شود معنی فرمایشات بزرگان
دین را می فهمد که می فرمایند به دنیا علاقه پیدا نکنید و دل به علایق آن
نیندید، زیرا صدمه مرگ جز علاقه چیزی نیست.

این مردم تا خوف یا طمع دارند راهی با شخص می روند، خوف و طمع که
مرتفع شد شخص را نمی شناسند.

هر کس به شخص نزدیکتر است صدمه اش بیشتر است، پس صدمه
اولاد از همه کس بیشتر است.

من سه دختر دارم، یکی در مشهد است، یکی در کربلا و یکی در طهران،
چهار پسر دارم - میرزا ابوالقاسم بزرگتر از همه است - تا در شهر بودم
روزی یکبار سری به من می زد - میرزا محمد صادق مبتلا به مجلس
است زیاد، کم ملاقاتش می کردم - عبدالمهدی و عبدالهادی تا در
طهران ←

آنها هم مبتلا به اولاد خواهند شد و حال مرا خواهند فهمید. انشاءاله

افسان بر چه برگ نزدیک ملک معنی فریاد است
برنگان دین را میفهمد که بنویسد به بنیام علاقه
بند انجمنه و طبع بطلان آن نه بنده بر زبیرا
صدقه برگ جز علاقه چیز است
این مردم تا خوف یا طمع دارند راهی با تخفیف
خوف و طمع که رتفع شد تخفیف انحراف است
هر کسی با تخفیف نزدیک تر است صدقه الی غیره

این صدقه اولاً از همه کس بیشتر است
بسیار و خرد دارم یکی در مکتب است یکی در کربلا
دیگر در طهران چهار کس دارم میرزا
ابوالقاسم نیریز که از همه کس استاد در کتب علوم
روزگار یکجا از نیریز میرزا احمد صدوق
بسیار بگردد نیریز که ملاقاتش میکردم
عبدالمهدی و عبداللہ از نیریز در طهران

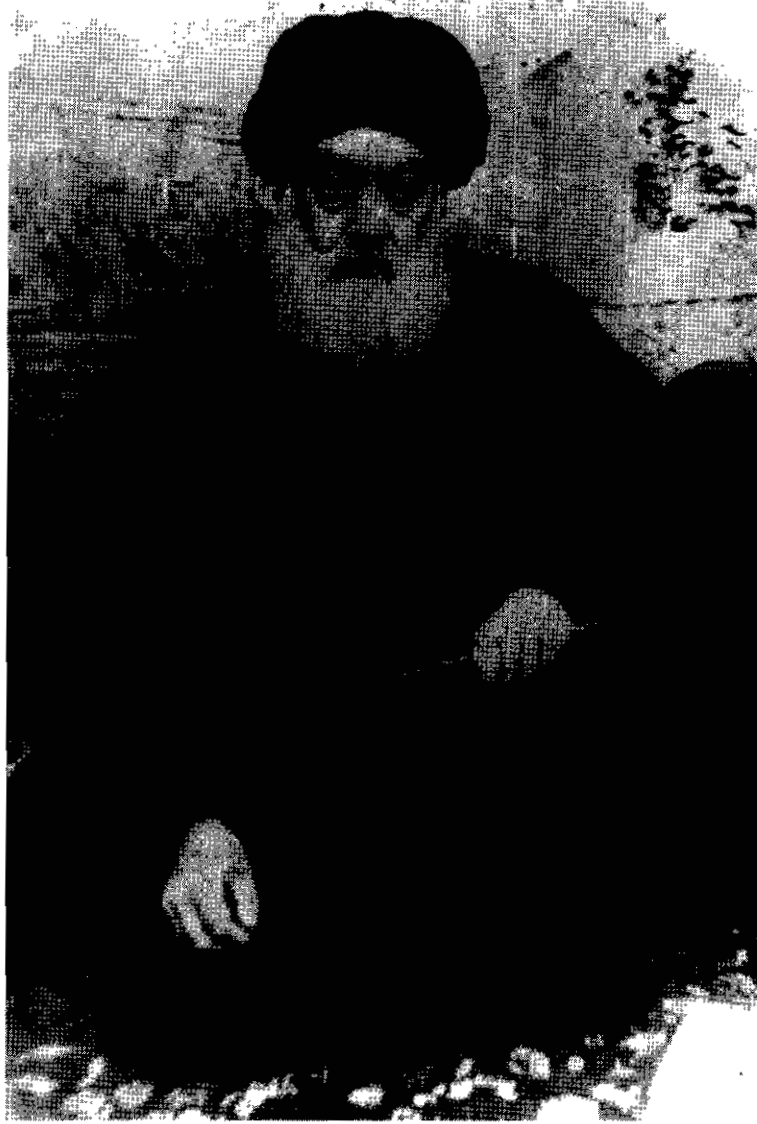
این صدقه اولاً از همه کس بیشتر است
بسیار و خرد دارم یکی در مکتب است یکی در کربلا
دیگر در طهران چهار کس دارم میرزا
ابوالقاسم نیریز که از همه کس استاد در کتب علوم
روزگار یکجا از نیریز میرزا احمد صدوق
بسیار بگردد نیریز که ملاقاتش میکردم
عبدالمهدی و عبداللہ از نیریز در طهران

بودم روزی یکی دوبار احوالی از من می‌پرسیدند. عبدالهادی بنا بود به ونک بیاید تا کنون نیامده است من در ونک تنها هستم. آقا مجتبی نوۀ من، پسر میرزا ابوالقاسم نزد من است.

از صدماتی که در توپ بستن مجلس به من زدند حالت وحشت و خیال دست داده است و از این رو به من سخت می‌گذرد. اگر کسی باشد که مرا مشغول کند حالم بهتر می‌شود. در ونک کسی نیست. من تنها هستم. دستم از چاره‌ها کوتاه و راه دراز پیش، جز به خداوند و رسول اکرم (ص) و ائمه هدی آمیدی ندارم.

امیدوارم خداوند به برکت این انوار مقدسه در دنیا و آخرت به من رحم فرماید و به فضلش با من رفتار فرماید، چنانچه رفتار فرموده است. از قارئین التماس دعا دارم و طلب مغفرت خواهند فرمود. اگر درست ننوشته‌ام معذورم.

بگویم روزی بلی با واحوال از من می پرسید نه
عبداللہ از ما بگو تو تک یا نه تا کنون نیامده
من در وقت نمازیم لا تجتر فوه خیر منیرا ابوالقاسم
نزد من است از کعبه تا آنکه در توپ بتیج بکلیس
منج زنده حالت وحشت و خیال دست داده است
و از این جویند تحت میگذرد اگر کسی بداند که مرا
مغول کند عالم تتر میگو در وقت کسرت
من نمازیم در کتب چهار کونیه در راه دراز پیش
چند خداوند نعم و رسول المصفا کعبه در ۳
امید از ارم امید دارم خداوند برکت این
انوار مغربه در دنیا و اوست عجز هم فرمای
و فضلش با جزیهها فرمای چنانکه در کتاب
فرموده است از قاری یعنی العالمی دعا دارم
و طلب مغفرت خواهم فرموده کرد (توضیح)



آیت اللہ سید محمد طباطبائی



سید صادق طباطبائی (پدر سید محمد)



سیتة محفد طباطبائی در بین اعضاء خانواره
انوار شناخته شده: ۱- سیتة محفد صادق طباطبائی ۲- حاج سیتة کاظم طباطبائی ۳- سیتة حسن طباطبائی ۴- سیتة عبدالهادی طباطبائی ۵- سیتة میرزا اسدالله طباطبائی



۴- سید عبدالهادی

۳- سید عبدالمهدی

۲- سید محمد صادق

۱- سید ابوالقاسم

سید محمد طباطبائی و فرزندان



آیت اللہ سید احمد طباطبائی (برادر سید محمد)

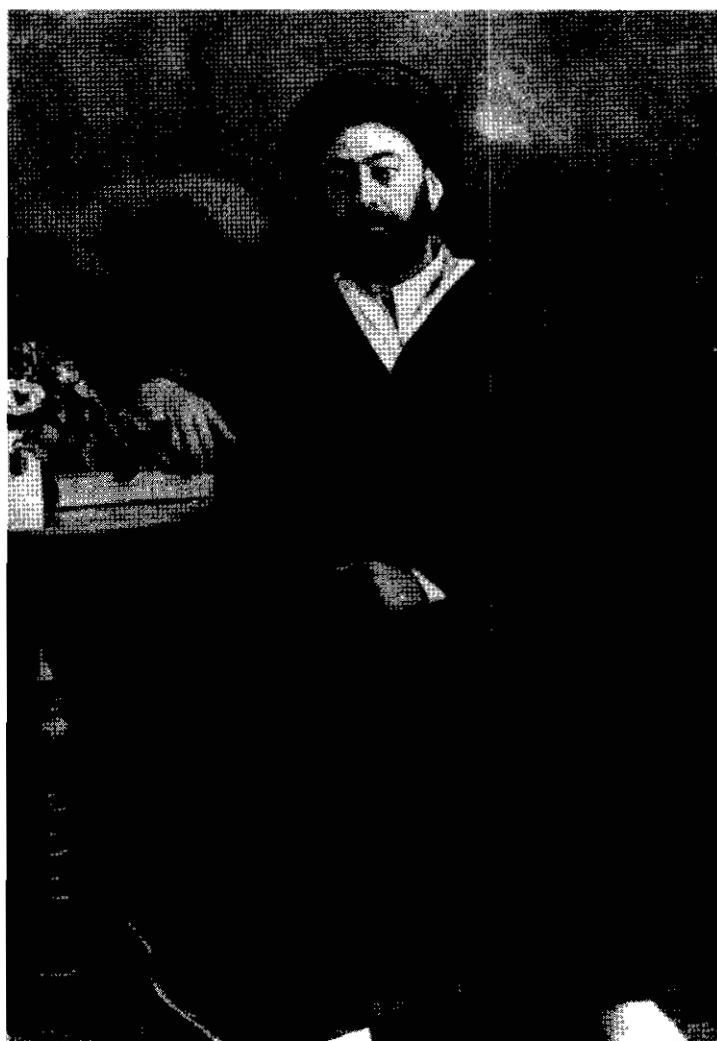


سید محمد طباطبائی در میان جمعی از اعضای خانقاه

۱- عبدالصمدی طباطبائی ۲- عبدالهادی طباطبائی ۳- سید محمد صادق طباطبائی ۴- سید میرزا ابوالقاسم طباطبائی ۵- سید میرزا اسماعیل طباطبائی ۶- سید میرزا حسن طباطبائی



سمن رستمی ایت الله مرزا حسن مجتهد اقتدار، به اتفاق ایت الله سید محمد طباطبائی
(این تصویر پس از وقوع تحریم تنباکو بر یافته شده است.)



سید محمد طباطبائی در جوانی



سید عبدالمهدی طباطبائی (نفر نشسته) با گروهی از مجاهدین مشروطه خواه



۱

۲



۴

۲



۷

۶

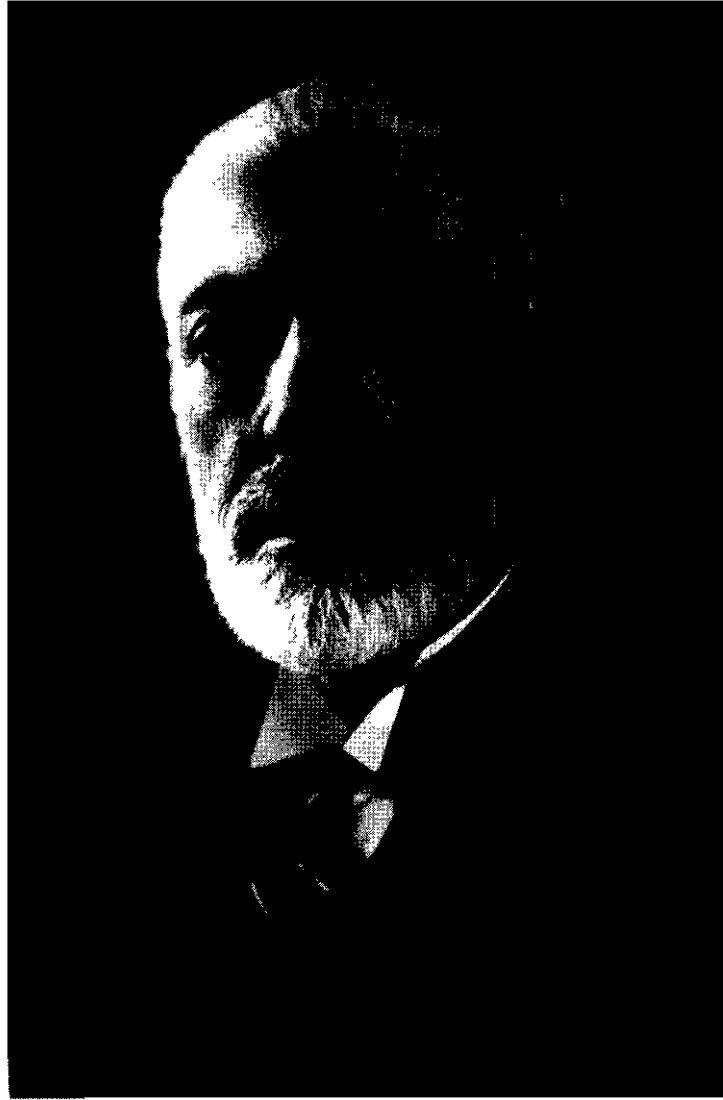
۵



۹

۱۰

- ۱- سید محمد طباطبائی
۲- سید محمد صادق طباطبائی
۳- سید حسن تقی زاده
۴- سید حسن مدرس
۵- حسین پیرنیا (موتمن الملک)
۶- مستوفی الممالک
۷- حسن پیرنیا (مشیرالدوله)
۸- سید محمد تدین
۹- احمد قوام (قوام السلطنه)



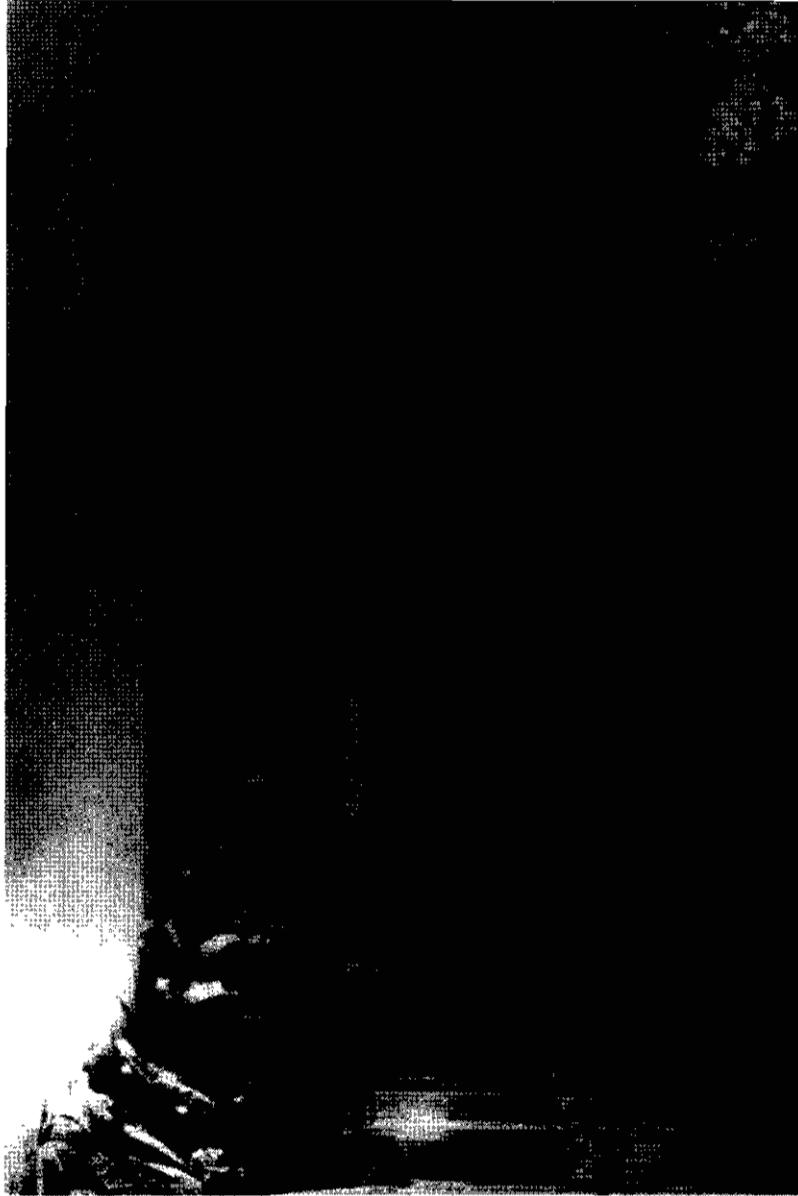
سید محمد صادق طباطبائی

توضیح دربارهٔ عکس صفحه مقابل :

این عکس در تاریخ سه شنبه ۱۵ شوال ۱۳۲۴ هـ ق در کاخ گلستان گرفته شده و در سال ۱۳۴۶ شمسی توسط مرحوم مهدی بامداد (نویسنده تاریخ ۶ جلدی رجال ایران) در اختیار ناشر قرار گرفت و حاضران در تصویر نیز به وسیله وی بشرح زیر شناسائی شدند :

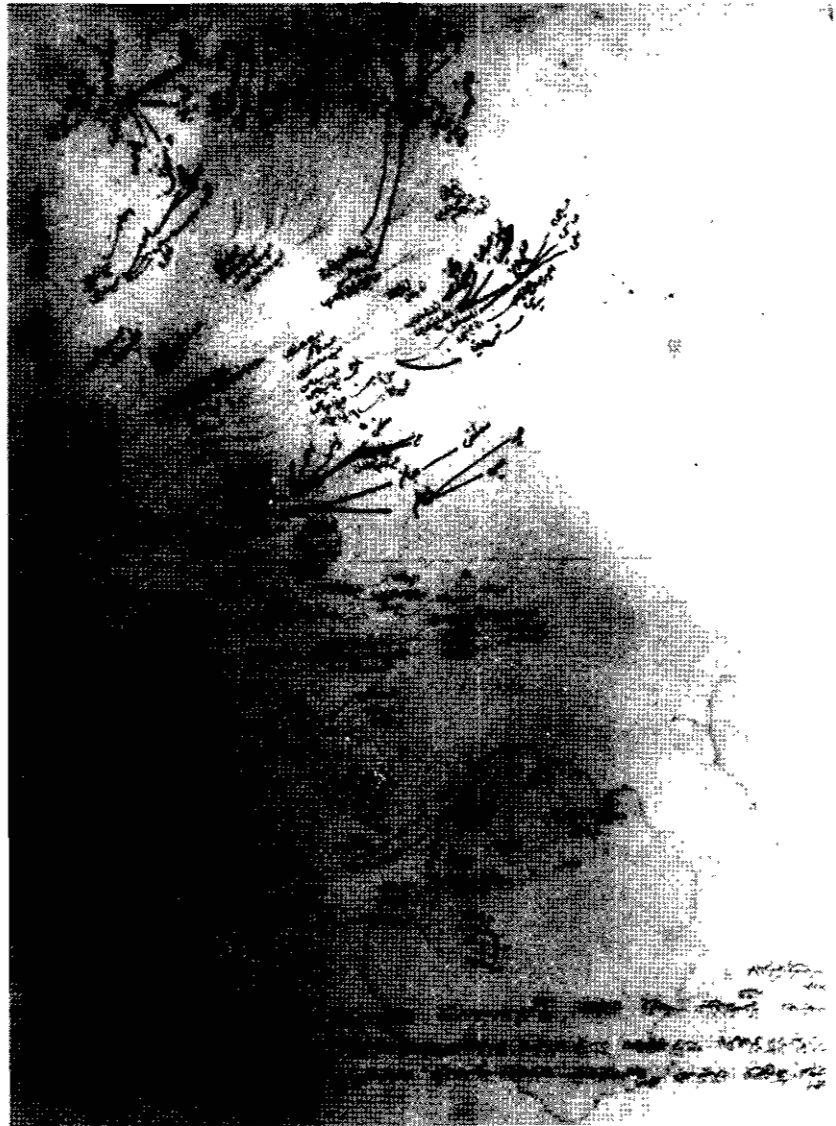
در وسط، احمدشاه و در طرفین او از راست : مجدالدوله - حکیم‌الدوله
سالار السلطنه - ظل السلطان نایب السلطنه - اعتضادالسلطنه - عین‌الدوله
سید محمد طباطبائی - سید عبدالله بهبهانی - ظهیر امام جمعه تهران و
ظهیر الاسلام.

علیرغم کیفیت نامطلوب تصویر، چون تا کنون در هیچ یک از کتب تاریخ مشروطیت منعکس نشده در اینجا به انتشار آن مبادرت گردید.





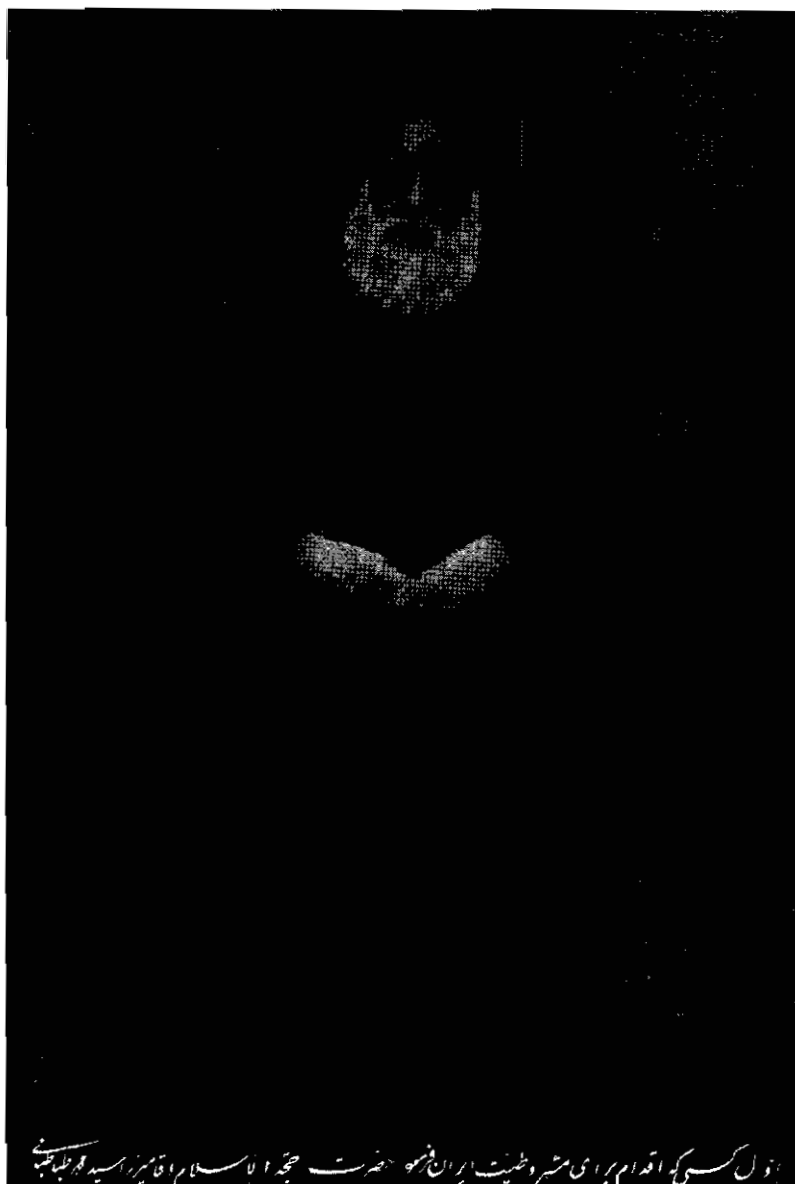
آیه‌الله سید احمد طباطبائی



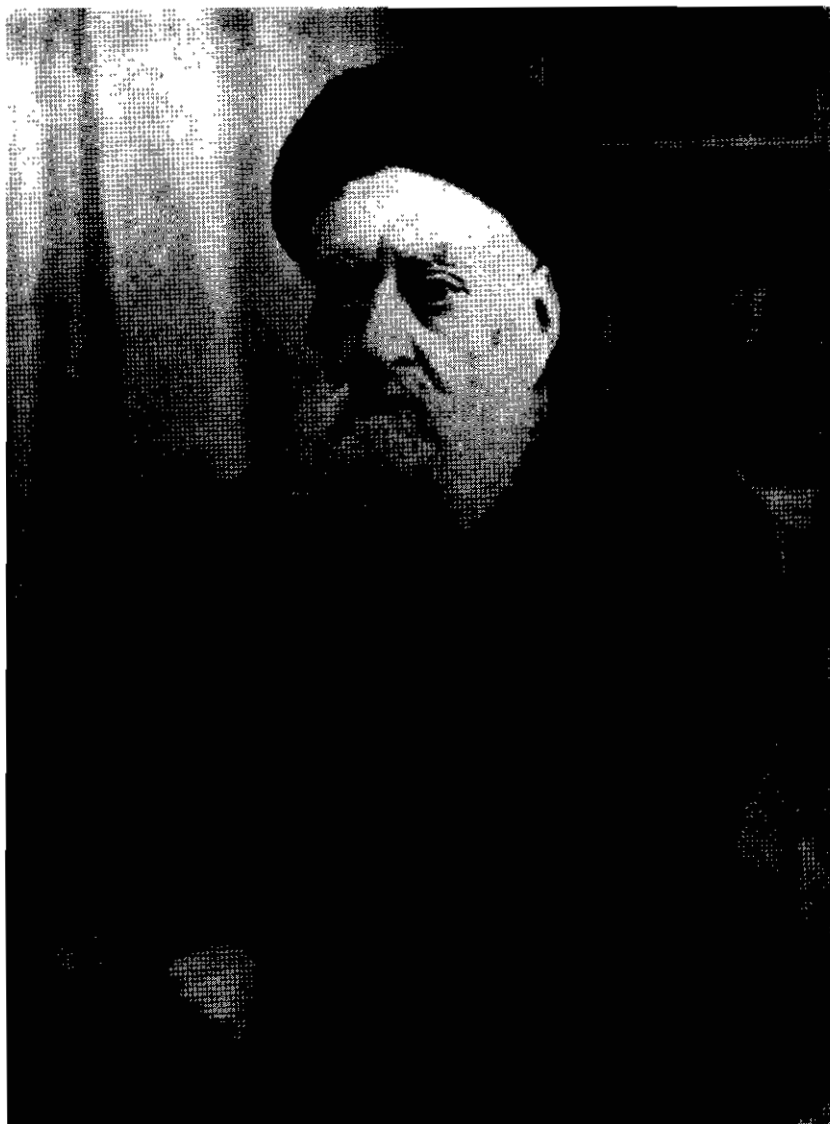
شجره نسب خاندان طباطبائی



۱- سید میرزا ابوالقاسم طباطبائی ۲- سید محمد صادق طباطبائی ۳- عبدالهادی طباطبائی ۴- سید میرزا اسدالله طباطبائی



این تصویر از سید محمد طباطبائی به صورت کارت پستال با
پشت نویسی به زبان فرانسه در سال ۱۳۲۴ هـ. ق منتشر شد.



سید محمد طباطبائی در اواخر عمر

فهرست نامها

آ

آشتیانی، حاج میرزا حسن، ۹۷، ۱۱

تنکابنی، سپهدار، ۶۲

الف

اسدآبادی، سید جمال الدین، ۱۲، ۱۳

جلوه ابوالحسن، ۵، ۱۰

اصغرخان، میرزا، ۱۰۱

جندقی، یغمای، ۲۰

اعتضادالسلطنه، ۱۰۲

ح

اعلم الدوله، دکتر خلیل خان، ۲۹

حائری، عبدالهادی، ۲

اکمل، ملامحمدامیراعظم، ۵۸

حسین، آقا سید، ۶۲

امیر بهادر، ۵۶، ۵۸، ۶۴

حکیم الدوله، ۱۰۲

پ

پامداد، مهدی، ۱۰۲

د

دامش، دکتر، ۲۹

بحرالعلوم، سید مهدی، ۹، ۱۰

دولت آبادی، حاج میرزا علی محمد، ۳۵

بهبهانی، سید عبدالله، ۲۹، ۳۳، ۳۵، ۶۶

۶۸، ۱۰۲

ر

رضوانی، محمد اسماعیل، ۱

بهبهانی، محمد باقر، ۹

رعدی آنرخش، غلامعلی، ۱

پ

پیرنیا، حسن (مشیرالدوله)، ۱۰۰

ش

شاپشال، ۲۳

پیرنیا، حسین (موتمن الملک)، ۱۰۰

شعاع السلطنه، ۶۴

ت

شکرخان، قوام الدوله، ۳۵

تدین، سید محمد، ۱۰۰

تقی زاده، سید حسن، ۱۰۰

شیرازی، میرزا محمد حسن، ۵، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۷۰، ۷۶، ۹۷
 طباطبائی، عبدالهادی، ۱۵، ۳۹، ۵۶، ۶۲، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۹۳، ۹۴

طباطبائی، مجتبی، ۸۶

طباطبائی، مهندس ابوالفضل، ۵۱

طباطبائی، مهندس سید مصطفی، ۲، ۵۰

۷۲

طباطبائی، میرزا سید ابوالقاسم، ۱۵، ۸۲

۹۴، ۸۶

ص

صفائی، ابراهیم، ۲۹

صغیر، میرزا سید علی، ۱۰۰

صنیع الدوله، ۲۹

ط

طباطبائی، حاج سیدکاظم، ۹۳، ۴۹

طباطبائی، حسن، ۲

طباطبائی، دکتر عبدالحسین، ۳۷

طباطبائی، سید احمد، ۹۵، ۹۷، ۱۰۴

طباطبائی، سید اسداله، ۱۷

طباطبائی، سید صادق، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰

۹۲، ۳۹

ظ

ظل السلطان، ۱۰۲

ظل السلطنه، ۱۰۲

ظهیرالاسلام، ۱۰۲

ظهیر، میرزا ابوالقاسم، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۱۰۲

ع

عبدالحمید، آقا سید، ۶۲

عضدالسلطان، ۱۰۲

علاالدوله، ۵۲

عسگر، گاری چی، ۵۸

عین الدوله، ۲۶، ۶۴، ۶۵، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۱۰۲

علی اصغرخان، میرزا، ۷۸

ف

فراهانی، ادیب الممالک، ۵۰

طباطبائی، سید محمد، ۱، ۲، ۳، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹

۲۲۲، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۷، ۴۹

۵۰، ۵۱، ۵۶، ۶۸، ۷۲، ۸۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴

۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲

طباطبائی، سید محمد صادق، ۱، ۱۵، ۱۸

۱۹، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۳۹، ۵۰، ۵۴، ۶۰، ۶۲، ۷۲، ۸۴

۹۲، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۱

طباطبائی، سید مهدی، ۵

طباطبائی، عبدالمهدی، ۱۵، ۳۴، ۸۰، ۸۲

۸۴، ۹۴، ۹۹

۱۰۰	ق
مشیرالدوله، ۵۸	قاجار، احمدشاه، ۱۴، ۱۰۲
مشیرالسلطنه، ۳۴	قاجار، محمد علی شاه، ۱۴، ۳۳، ۳۵، ۳۹
مشیرالملک، ۲۹	قاجار، مظفرالدین شاه، ۱۴، ۳۱، ۵۴، ۶۲
مشیر خلوت، ۷۸	۶۴، ۶۶، ۶۸، ۷۸
ملاباجی، ۸۲	قاجار، ناصرالدین شاه، ۵، ۶، ۱۱، ۱۳، ۷۰
ملک زاده، مهدی، ۱۵	۷۶، ۷۲
ملکم خان، میرزا، ۱۲	قوام (قوام السلطنه)، احمد، ۲۹، ۱۰۰
میکادو، موتسوایتو، ۴۴	
	ک
ن	کبیر، میرزا سید علی، ۹
ناصرالملک، ۳۹	کرمانی، میرزا محمد (ناظم الاسلام)، ۱۷
نجم آبادی، شیخ هادی، ۵، ۱۰	۱۸، ۱۹، ۲۶، ۳۸، ۳۹
نصرت السلطنه، ۴۹، ۶۰، ۶۶، ۶۸	کسروی، احمد، ۲، ۳۴، ۳۹، ۴۷
نوری، شیخ فضل اله، ۶۰	
	ل
و	لیاخوف، ۳۳
واعظ، سید جمال، ۵۴، ۵۶	
	م
ه	مجاهد، سید محمد، ۹، ۱۰
هاشم، آقا سید، ۵۲	مجدالدوله، ۱۰۲
	مجلسی، محمد باقر، ۱۰
	محتشم السلطنه، ۲۹
	محمد حاج شیخ، ۶۲
	مدرس، سید حسن، ۱۰۰
	مرتضی، آقا شیخ، ۵۸
	مستوفی الممالک، میرزا یوسف، ۷، ۴۹



نشر آبی

برخی از کتابهای منتشر شده

خانواده نیک اختر	ایرج پزشکزاد
ماجرای فرار ارتشبد قره باغی	عباس قره باغی
خاطرات سیاسی	دکتر فریدون کشاورز - به کوشش علی دهباشی
سرچشمه	آین راند / مینا شریفی ثابت
داستانهای کوتاه آمریکای لاتین	کلودکوفون - پرندوش توسلی
سه قصه	هرمان هسه / صفیه روحی و دل آرا قهرمان
دائرة المعارف تغذیه	جین اندرسن و باربارا دسکینز - دکتر بهروز فتاحی
داستانهای کوتاه ادبیات آلبانی	مصطفی کاداره و اسماعیل بسنیک - مجید تولی
از سپیده تا شام	کیان کاتوزیان (حاج سیدجوادی)
خاطرات دکتر علینقی عالیخانی	علینقی عالیخانی
خاطرات مأموریت استانبول	نورالدین کیا
آموزش جامع میکروسافت	بهداد نسابه حقیقی
خاطرات شعبان جعفری	به کوشش هما سرشاز
سفر به دریای آبی ژرف (۵۳ داستان مینی مالیستی)	ناصر کرمی
خاطرات پراکنده رجال پهلوی	به کوشش حسن طباطبائی
طلوع انفجار	دکتر علی اصغر حاج سید جوادی
پیام های زندگی	جورج بلک و چرمی بست - نگار طباطبائی

دکتر فریده توفیق	روزنامه توفیق و کاکتوفیق
دکتر فریدون زند فرد	خاطرات خدمت در وزارت امور خارجه
سید فرید قاسمی	خاطرات روزنامه نگاران زندانی (خلیل ملکی و ...)
سید فرید قاسمی	اولین های مطبوعات ایران
سید فرید قاسمی	خاطرات مطبوعاتی
دکتر مهدی پرهام	امید در کام نومیدی (زندگی و شعر فریدون توللی)
بهنام کریمی	آسیب شناسی نهضت دموکراتیک مردم ایران
صدر جهان علامه	نسا
رابرت مانس - علیرضا طباطبائی	دوستت دارم برای همیشه
حسن طباطبائی	حکایتهائی از رجال عصر پهلوی
شهاب ذوالریاستین	یادنامه فرهاد
فضل الله منوچهری	ایران، جدال نفت و نقش قوام السلطنه
فرید جواهر کلام	خاطرات علی جواهر کلام
خلیل جبران - شاپور مشعوف	پیامبر